

حاحب و نحو آن، نك در ترکی معنی خداوند و صاحب است مثل دادنك ( امیر داد و خداوند داد ) .

نارگین (۱، ۲۸۱) و نارگین بر وزن آستین گوی را گویند که آبهای کسب و جگرین همچو رباب حنّام و مطبخ و اسال آن دنیا رود (برهان) .  
رکّ به مرزبان نامه (۱، ۱۶۳) ، دیوان موجپیزی (۱۱، ۹۷) ، اسرار التوحید (۱۴۴، ۷) .

ناران (۵، ۴۰۶) یعنی «ناران» مثل نار، نازان ناران) ،  
نار انك (۲، ۵۰) یعنی «نار انکه» و «ناوحد انکه» و معنی «مع ان» ،  
«و انکم اذا لیسن المقربین و تما ناسید همدون ار بردنك کردگان  
من آی کی تمارا نار انك ( مع ان ) سمارا جسم اسند ار حاصکان  
من» (تفسیر قرآن سوره کبریم «۶۵» ۱، ۱۱۱۱ ۱۱، ۱۱۱۱ ۱۱، ۱۱۱۱ برای شواهد  
دکر رکّ به تاریخ جهانکسای ح ۱ (۱۱، ۲۳) ۱۱، ۱۱۱۱ ۱۱، ۱۴۹) ،  
ح ۲ (۹، ۱) ۱۱، ۵۲ ۱، ۸۰ ۱، ۸۳ ۱، ۱۰۰) .

نار خوردند (۱۴، ۴۷۸) ، یکی از خوردن معنی دوبار شدن و سوسن  
(مصطلحات مهار عم) ، در عربی ناروا

نارین (۲، ۷۶) «نارای» ، «ناراز» و «نارک» ،  
و «نارین» ، «نارین» و «نارین» و «نارین» ، رکّ به تاریخ  
جهانکسای ح ۱ (۱۴، ۹۱) سم ۲ ( ۱، ۱۴ ۱، ۱۱۹) .

نارنام (۱، ۲۹۰) معنی معروف و مشهور و لای حساس، در تاریخ مذهب بسیار  
مکرر است طبع کلمه (۴، ۱۱، ۱۱ ۱۱، ۱۱ ۱۵، ۴۷ و غیر آن) ،

نحاری (۱۴، ۱۶۴) ، ظاهرًا عامه و د است که از کراس در نحاری  
افند، رکّ به تاریخ

نرد (۱۱، ۹۶) معنی خوب خلب و برداست و معنی، اس  
و کله

بر رسیدن (۲۱۷، ۹، ۲۱۸، ۲) = پرسیدن و سؤال کردن (برهان)،  
معلوم کردن (to inquire)، «ار صورت حال بری رسید و ار  
اقامت و ارتحال ی برسید» (مقامات حمیدی f. 103)، «حکایات  
آن شهر بزرگوار تنیده بودم و ار اندک و بسیار بر رسیده» (ایضاً  
f. 107b) رک بیره مرربان نامه (۱۲، ۱۹۸)

بر روند (۲، ۴۴۴)، بر رفتن معنی پیش رفتن و پیشی گرفتن (فرهنگ  
آندراج فقط و ار سایر فرهنگها فوت شده است)، «آب ایشان مد  
کند و چنان شود که پندارند نارگشته است و نه بالای بری رود»  
(سفرنامه ناصر خسرو ص ۸۸)،

بر ردن (۲، ۴۴۰، ۲، ۱۴۰۲، ۵) = بر هدف ردن،

تبرسیدن معنی تمام شدن، رک نه رسیدن،

برید (۸، ۴۴۴) = نارید (ار ناریدن)،

نرد (۱۲، ۴۴۴) ار مصدر بریدن (- وریدن)

این س باشدت که جو ناد صا نرد

ار نوی مشک رلتش نو روح بروری

(لناب الالاب ح ۱ ص ۲۸۴)، تبدیل و او ماء موحه در فارسی

حیلی متداول است مثلاً بریدن = وریدن، نشستن = نوشتن،

بران = وبران و عبر آن،

سند آمدن (۱۹، ۱۹، ۲) - کافی شدن (to be sufficient)،

س دندان، ارش سی و دو دندان (۱۹، ۲۱۵) - ار نه دل (فرهنگ

فولرس)،

حورشید رد علامت دولت سام نو

تا گنت دولت ارش دندان علام نو

(دیوان مویچهری ص ۱۹۴)،

نشاس (۵، ۹۲) = ناشانحه (incognito)، حتّ در همین مقام «بناشاس»  
دارد و ع: «در لباس مخفی»، از فرهنگها فوت شده است،

سوا شدن (۱۶، ۴ - ۲۲، ۲۱۹ - ۱۵، ۴۴۷) - میسر گشتن و حاصل آمدن  
و ساحة شدن، برای شواهد دیگر رَک به تأریخ بهنی (۱۶، ۳۵)  
(۷، ۴۱)، دیوان موجهری (۲۳، ۱۱۱)، المعجم لشمس قیس (۹، ۴۸۳)،

بیران (۲، ۳۴) = ویران و حراب، این کلمه در تفسیر قرآن (سجده کمریج)  
سیار مکرر است «لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَنَسُدَّنَا أَوْ كَرِهَ اللَّهُ لِسُنُوعِ الْفَٰسِقِينَ»  
آسمان و زمین تازی که سراوار پرستش بودیدی حر خدای تعالی بیران  
شدی آسمان و زمین»، «باجوح و ماجوح بیرون آید... و فساد  
سیار کند و بیران کند همه چهارا» (f. 392) «لَهُنَّ مَتَّ صَوَائِعُ هَر  
آیه که بیران کرده شدی صومعهای پارساان نرساان» (f. 476) و  
غیرها من المواضع،

یادانت (۱۵، ۱۸۱) یاداش،

یادیر (۲، ۳۴۵ - ۲، ۳۴۲) - یایر یعنی فصلی حران، متالی دیگر در  
تدیل دال محمه بیا. متاۃ کلمۃ آدین (آپین) است،

یا ریح (۱۴، ۴۶۸) بر ورن آریح رری که شعرا و مطربان و امثال  
ایشان دهند تا در حش و میربانی حاضر شوند، رَک درهنگ ایمن  
آرا که همین شعرا برای استشهاد آورده است،

یا مُرد (۸، ۴۲) - یای مُرد، نعری - حق السعی، رَک به تذکرة الاولیاء  
ح ۱ (۲۱، ۴۹ - ۲، ۵۰)،

یای کوبان (۵، ۳۱۴) - رقص گمان، بای کوفتس کبابه از رقص کردن  
است (برهان)،

یجید (۲، ۳۸۷) - یجید، یجیدن لغتی است در یجیدن (قاموس  
حانس)،

پر دل (۱۶۶، ۱۵) = دلیر و جوانمرد و سخی (فرهنگ فولرس)،  
 ای خداوندی کاندر گو انصاف و مصاف  
 ار تو عدل عمر و پر دلی حیدر حاست  
 (لناب الالاب ح ۲ ص ۲۷۶)،

پرسش محواید (۲۸۸، ۵) = (۲۸۹، ۱۲)، تعریف = السلامُ علیه  
 (greetings to him)

پُرسش رسانیدن (۲۸۹، ۲) یعنی سلام و بیعام رسانیدن و محو آن،  
 پُرسیدن (۲۸۵، ۵). «امیر المؤمنین می یُرسد» یعنی سلام بر توی فرستد  
 و احوال توی یُرسد،  
 پُرسد (۲۷۴، ۲) = پراگند،

پُرس (۲۲، ۴۱۰) برورن چمن برورندرا گوید و تعریفی تریا است (برهان)،  
 رَک به دیوان موجهری (۹، ۴، ۹۲، ۴، ۲۱۴، ۹)، لناب الالاب  
 ج ۲ (۴۴، ۲)،

پروردن (۲۵۹، ۱۲)، اا کسی بروردن یعنی فرار دادن و موافقت کردن  
 و ساختن و راست کردن (= to conspire)، این معنی از فرهنگها  
 فوت شده است،

پُرور (۲۰۲، ۱) معنی فراویر و سحاف حامه که تعریفی عَطَف حواید  
 (برهان)، (= lace, fringe)،

پُشت پای ردن (۳۲۴، ۱۷ : ۳۵۰، ۱۷) معنی رد کردن اتیا و اسباب  
 دُبا و اعراض کردن (مصطلحات مهار عم)، (= to spurn, reject)  
 (with disdain) «اسباب اقامت را پشت بسای ردم» (مقامات  
 حمیدی «f. 8»، «سفر آخرت را رای رده و دُبارا پشت پای رده»  
 (ایضاً f. 756)، رَک بیز به المعجم لشمس قیس (۱۰، ۱۰)، تارچ  
 جهانگنای ح ۲ (۱۱۹، ۱)،

پسگان (۱۴، ۴۳۴ - ۱۴، ۴۳۴) معنی کاسه و پیاله عموماً و ظام مس  
 نه سوراخ کرده باشد خصوصاً که آبر در میان آب ایستاده گذارند  
 و ساعات شماروربراً معلوم کند و معرب آن «مصحان» است (برهان)،  
 پی آورد (۱۲، ۳۹۴)، نه پی آورد او یعنی دنبال او و در عقب او و  
 اربس او،

بجته (۱۵، ۳۶۷) - بچید، ار بچتی - بچیدن (برهان)،  
 نگا نگ کسی رسیدن (۱۷، ۳۴۴) یعنی بخت نزدیک رسیدن در  
 تعاقب کسی،

نگ مار (۲، ۳۷۷) تخصصی را گویند که مردم برد او بدستواری ناپسند  
 (برهان)، (= inaccessible)،

نگ رسیدن (۷، ۴۹۹ - ۵، ۹۱) - نزدیک رسیدن  
 رسیدن من فرار کاروان نگ و چو کشتی کورسد نزدیک ساحل  
 (دیوان موجپیری ص ۷۵)، رک بهر به تأرج بیقی (۱۶، ۱۳۰ - ۹، ۵۲۹)،  
 نور کمان (۴، ۴۴۹)، تور و نوز (با راه فارسی) پوست درختی سکه بر  
 رین است و کمان و امان آن پوشد (برهان)، (mudruk)،  
 و آن پوستی است که در زمان قدیم آبرای بحای کاعد، نگاری بردند  
 و مکتوبات بر روی می نوشتند، قال البیرونی وُجد فی رمانا حتی  
 مدینه اصهبان من اللال التي أنتقت عن بیوت مملوؤة أعدالاً کثیرة  
 من کحاء الشجرة التي یلئس بها الفسی و الترسة و نسبی النور مکتونة  
 ککانه لم ینر ما هی و ما فیها (الانار النافیة ص ۲۴)،

بیراهم ار حوں و آب دیده و چون نور کمانست و من کمان  
 (المجم العیس قیس ص ۲۲۱)،

حان، بحای حان محسند (۷، ۳۶۴) یعنی بدقت و دستواری حان خود را  
 سلامت بردند،

حَرَبِي (۱۲، ۳۴۰) - حرثیل،

حَرَكَة (۱۲، ۱۱۱) = حُر،

حِمْيُون (۱۱، ۲۵)، «بطور اسم حس معنی مطلق رود خانه سرگ» رَك  
برای شواهد دیگر به مقدمه مبررا محمد قزوینی بر حلد دوم از تاریخ  
جهانگشای ص ۱،

چانت، بیش از آنک او تام خوردی مرو چانت خورد (۲۲، ۲۵۴)،  
یعنی بیش از آنک او فرصتی رسد نباید او را برد تا بیش از آنک  
او مکر خود را اندیشد این مکر خود را نعل آورد،  
«بیش از آنک اهل بغداد تام خوردند و بربر را چانتی چانتی  
دادند» (تاریخ جهانگشای ح ۳ ص ۲۴ و تحت ذکر سلاطین  
حوارر مشاه)،

جَرَبِ دَسْتِي (۲، ۳۳۵) - چانک دستی و هرمدی، رَك به مرربان نامه  
(۷، ۱۴، ۴۱، ۱۹، ۵۶، ۱، ۱)، تاریخ بیفتی (۱، ۳۳۹)،

جَرَبِد (۱، ۴۱۶) از جربیدن معنی غالب شدن (برهان)،

جِرْحَسْت (۱۵، ۴۲۵) و جِرْحَسْت (با سین مهمله) معنی جرحی و حوصی  
است که انگور در آن ریزد و عالند تا شیره آن بر آید (برهان)،  
رَك به دیوان موجهری (۲، ۱۵۵ ۱، ۱۵۵ ۴، ۱۶۵ ۴، ۱۶۹ ۴،

۱۱۶، ۱۸۶)،

جَتْمَ رَحْم (۹، ۲۷) معنی رمان اندک و نعلی - طَرَفَةُ الْعَيْنِ، «هرکه  
بخواند جتم حویش از حرام کرده هدای بک جتم رحم هرگز در  
حمله عمر بند و راه بیاید (تذکره الاولیاء ح ۱ ص ۲۶۲)، «کس بود  
که در سه روز نکه رود و نار آید . و کس بود که در نسی و  
کس بود که در جتم رَحْمِ» (ایضاً ح ۲ ص ۲۴۲)،

حَرَارَة (۱، ۱۶۱)، حراره کردن، حراره در اصل لعنت معنی گری و

آرادی است و گاهی مراد از وی رقص و وجد هم بود که در عده  
 تنوق روی داده باشد چنانکه در عرف عوام دهلی ربانی را که اظها  
 سابه زدگی کند و سرحسای و دست و پا زدن ناهنگ دهل نماید  
 گویند که يك حراره کرد، امیر خسرو دهلوی  
 ره ره که دریافت ار آن صبح تاب ، کرد حراره سدف آفتاب  
 (مصطلحات چهار غم) ،

بر دلف برد حراره خورشید چون بدید

ناهیدد عکس رای تو بر چرخ چارمین

(دیوان کمال الدین اصفهانی ۱۰، ۳۶۳، ۸، ۳۶۷، ۱۱، و غیر آن) ، «بمعنی  
 لشمس فیس ص ۴۲۹ ح ۱ ،

حشاشه (۲۸۹، ۱) و حشاش بالضم بقية الروح في المريض و المخرج ، رمز  
 من حياة النفس و منه «انما انت المفرة من حاررها بحشاشة نفسها»  
 (اقرب الموارد) ، رت «و بما ملك الكرح بحشاشة نفسه و رضى مر  
 العيبة بالایاب» (۲۹۱) ،

حشر (۱۸۰، ۱۶، ۲۵۸، ۱۰، ۳۶۳، ۸، ۳۶۷، ۱۱، و غیر آن) ، «بمعنی  
 لشکر غیر منظم یا لشکری که از ولایتها فقط در حال جنگ حمله  
 کند» (مقدمه مدبر محمد قزوینی بر حلد دوم از تاریخ جهانگشای  
 ص ۱۸۰) ،

حایبها (۲۲، ۶۰) ، حای بر وزن فانی حوص و بجنه آب است (رها)  
 حایه در مست شکستن (۲۴، ۴۲۱) ، یعنی معلوب شدن بر سوائی و دلت  
 (= to be humiliated) ، از فرهنگها فوت شده است ،

حروس ، شب بحروس گذاشتن (۱۱، ۳۶۴) یعنی مال و اسباب را بحال  
 خود گذاشتن و فرار کردن ، از فرهنگها فوت شده ،

— ، حروس حیوان (۲۷۲، ۰، ۴۹۸، ۲) ، تقریباً سیاق عمارت

مقصودش نباید «خروس حواسده» باشد یعنی نام اموال و ستور و دوات حتی خروس حواسده را که ادبی علامت آبادی است از ولایت عراق برداشند (میرزا محمد فروسی)، از فرهنگها فوت شده،

رحنت، حنت گئی یا قالب اورد (۲۲، ۴۶۱) یعنی کار گئی درست شود و رو راه آرد، این اصطلاح صدّ «حنت از حای برفتن» است یعنی برهم شدن ستار، «امیر ندگان تر گشت و در اندیشید که حنت از حای حویستن برفت» (تاریخ بیہقی ص ۲۸۲)، هر دو از فرهنگها فوت شده،

رحیرهای (۲۵۸، ۱) - حیرهای، رحیر لغتی است در حیری و آن نام گلی است معروف (برهان)،

دانشق (۲۵۵، ۱۵ - ۲۷۵، ۲) معنی متاورت، از مصدر «دایشیق» مشتق است که معنی آن در ترکی مشورت کردن و با هم سخن گفتن است (- parler, tenu conseil) (لغات سیاوه دو کورنی «دایشیق»)،

دُزّاه (۲، ۱) - حنه و فنا، «و حویستن بیراهنی بوئیک سعید نا فوطه فراح بررگ چانکه در بلاد عرب رسم است و نعم دُزّاه می گویند» (سفرنامه ناصر خسرو ص ۴۸)، رکّ سه مرربان نامه (۲۶۱، ۵)، تاریخ بیہقی (۱۴، ۴۲۵ - ۷۶۵، ۲)، لئاب الالئاب ح ۱ (۱۲، ۱۸۸)، اسرار التوحید فی مفات الشیخ ابی سعید (۱۳، ۲۴۲)،

دست (۱۴، ۱۴۸ - ۱۴، ۲۲۷) - عله و فیروزی، «و لعلی بعصم علی بعص و دست بافتی گروهی اربشان بر گروهی دیگر» (تفسیر قرآن ۳۵۹) «اگر اهل مکه بر شما عله کند و بر شما دست یابد» (ایضاً ۳۵۲)،

—، (۲، ۱۳ - ۱۳، ۴۱۵) - مرنه و کزّت، «دست مار بسین»



یعنی کرت آخری، مرتبه احیر (last of all)،

دست، از دست بیفکند (۴۴۰، ۱، ۱۸)، در اصطلاح خطاطان حرفی را گویند که دنبالش بریده باشد بلکه دراز کشیده باشد،

— دستی ردن (۴۰۰، ۱۴)، کایه از جمله ردن و قوت را بکسار آوردن، «با لشکر منصور دستی برسد» (تاریخ بیهقی ص ۵۶۴)،

— دستی حامه (۱۰۹، ۸) = یک حلمت تمام ار سر تا یا (a full suit of clothes) «دستاری رزی مرضع بر سر او و دستی حامه

پوشید که قیمت آن ده هزار دیسار معرب باشد» (سفرنامه ناصر

حسرو ص ۴۸)، «ار آن دو دست حامه بیکو ساختم» (ایضاً ص ۸۷)،

دشخوار و دشخواری (۷۷، ۱، ۱۰۱، ۲، ۱۰۲، ۱، ۱۶۰، ۱۲، ۱۷۴، ۱

و عبر آن) = دشوار و دشواری، سبار مکرر در تفسیر قرآن (سجده کدریچ)،

دق مصری (۲۰۲، ۶)، بوعی از پارچه بارک و قیمتی صکه ظاهرًا در

مصری باشد، رک به مروان نامه (۲۴۷، ۱)، لناب الالاب ح ۱

(۲، ۲۱۲)، ج ۲ (۱۱، ۱۷)،

دل، در دل گنجیدن (۳۵۶، ۶، ۳۵۹، ۱) معنی ناور شدن، «در دل

گوستان می گنجید» یعنی دوستان ناوری کردید،

دنبال کسی داشتن (۴۷۶، ۱۹) و دب کسی داشتن یعنی دنبال رفتن،

در عقب رفتن، تعاقب کردن، (to follow, to pursue -) «و من

یتبع خطوات الشیطان و هرک دب بهای دیو دارد ای هرک

دب دیو دارد در رنا افتد» (تفسیر قرآن f 65، «یتبعهم العاوون

دب ایشان دارند و یس ایشان روند می راهان ای کافران» (ایضاً

f. 96)، «فاتبعوا ما امرل الله دب آن دارید که حدای تعالی فرود

فرستاده است» (ایضاً f. 141)،

دُوَالِك سَار (۱۱، ۴۰۲) = فبار سار و حیلہ سار و مگسار و عیار  
(- «swindler»)، رَكَ به تذکرۃ الاولیاء ح ۲ (۴۳۹، ۶)،

دوایدن (۱۷، ۲۶۱ ۴، ۲۷۱ ۱۴، ۳۷۵ ۷، ۴۹۲) معنی تاحس  
و جمله کردن، رَكَ به تاریخ جوانگنای ح ۲ (۶۴، ۷۱ ۱۲، ۷۱  
۱۴۸، ۱)، «در جمله تمام نسا کار آب دوایدند» (حتّ طبع  
کانتریز ص ۲۵۲) «و کین ساخته بر شامیان دوایدند» (ایضاً  
ص ۲۸۶)،

دوست گانی (۲۱، ۱۹۴) معنی ساعر و بیالہ بررگ که بر یاد کسی خورد،  
دوسیدن (۷، ۱۷) بر ورر نوسیدن معنی چسبیدن و ماصق شدن (برهان)،  
دو گمانی (۱۶، ۲۲۹) معنی کاری که انجام آن دو گمان داشته باشد مثلاً  
حکّ دو گمانی است که انجام آن ممکن است فتح و طغر باشد و بر  
مکن است شکست باشد، (= of a double possibility)،

دو هوایی کردن (۱۸، ۲۶۲)، معنی دو طرف مابل بودن (= to wave  
(in mind)

دیربار (۱۲، ۴۴۸)، معنی نطفی الحركه، در متن دیربار (با نای موحد)  
علط چاپ شده است،

رسیدن (۱۱، ۴ ۱۱۲، ۱۱ ۱۲، ۱۵۹ ۹) معنی سبری شدن و تمام  
شدن و بیابان رسیدن، رَكَ به سرریان نامه (۸، ۱ ۵، ۲۸۰ ۱۹)،  
تاریخ بیقی (۵، ۲۲۹) تذکرۃ الاولیاء ح ۱ (۱۷۴، ۲۲ ۲۲۹ ۱۲)،  
ح ۲ (۱۹۱، ۲۴ ۷، ۲ ۶، ۳۲۹ ۲)، در فرهنگ مولرس کلمه  
«رُسیدن» و در قاموس جاسس «رُسیدن» همین معنی دارد یعنی  
تمام شدن و نآحر رسیدن، و ار شعر دلیل واضح میشود که رُسیدن  
(سکون راء) علط نیست

آفتاب ملوک همت افلیم \* که بر و رسید این حلال قدیم

(تأریح بیہقی ص ۴۷۱)، درین بیت «رَسَد» (فتح راء از مصدر «رسیدن») می توان خواندن چه وزن منکسر نشود، و هیچ شاهدهی از مصدر «رسیدن» بدون ناء اول (مثلاً «رسد» یا «رسید» به «رسد» و «رسید») ندین معنی بظن من بیامد است،

رسیدن، (۴۲۲، ۱، ۴۲۸، ۲) معنی بچنه شدن و بچوش آمدن شراب، (to ferment = فعل متعدی آن یعنی «رساییدن» معنی بچنه کردن مستعمل می شود خصوصاً رساییدن ریشها و حراحتها و آماشها، «انکین حراحتهارا فراہم آرد و رساید» (کتاب الاغیة عن حقایق الادویة تألیف ابی منصور موفقی بن علی اہروی ص ۱۷۶)، «مخس ریشهارا رساید» (ایضاً ص ۱۶۳)، بسیار مکرر درین کتاب،

رشته تابی (۱۶/۳۶۹) معنی بک رشته واحد (a single thread) یعنی مقدار ادنی، در تأریح بیہقی (۱۱، ۶۴، ۱۶، ۱۷۸، ۱۶، ۷۵۴، ۲) «رشته تاری» در همین معنی استعمال شد است، «کسی را رشته تاری ریان نشد»، «رشته تاری اراکے نوشته بود ریادت بیافسد»، «روا ندانیم کہ هیچ آفریدہ بر حصار رود و رعیتی را کہ در متابعت ایشان رعیتی ندانند باشد رشته تابی ریان شود» (رب الاحبار نسخة کمریج)،

رشتوت (۱۲، ۴۶۵) معنی ناح (tubate).

رنگ (۱۴، ۳۹۴) معنی شتری قوی کہ از مهر ناح نگاه دارند (برهان)، رَکْ به دیوان موجوری (۱۶، ۷۲)،

رُبود (۱۴، ۳۸۶) جمع رِبْد ککہ کلمة فارسی است و معنی آن اوباش (= populace) باشد، «در آن میابہ حادثہ رابطہ و حمریان و ربود و اوباش دست نطاؤل درار کردید»، رحمت طبع کائزمر ص ۲۲۶، «مشاهد الدس ایک دواندار ربود و اوباش را بحدود دعوت می کرد»

(ایضاً)، رَکَ بَیْرٌ به تأریح جهانگشای ح ۱ (۵۷، ۱۱، ۶۷، ۱۱، ۶۸، ۱۶، ۸۸، ۱۱، ۱۱۵، ۱۲، ۱۴۸)،

رورگار، تا به س رورگار (۲، ۴۴۲) معنی عن فریب (- before long).

رَکَّ به مرربان نامه (۲، ۱۷۸)، و تا به س دبر همین معنی دارد،

رَکَّ به لب الالباب ح ۲ (۲۱، ۲۷۶)، تأریح جهانگشای ح ۲ (۱۷، ۱۷۹)،

رَهْو کردن (۶، ۳۶۴) معنی سستی نمودن و ناهستگی رفتن، رَهْو کَلْبُهُ عری است،

رِیجَار (۲۴، ۴۲۴) و رِیجَال معنی مرتائی که از دوشاب بخته ناسند (برهان).

رِیْن (۷، ۲۲۰ - ۱۱، ۲۲۷) - مکار و دغابار و کبهور (برهان)،

زَار، زَار و زَار (۲۲، ۲۲۱ - ۱۲، ۴۲۳) یعنی در عایت زاری و بیچارگی

و بدحالی، زَار و زَارِیْن معنی دارد، رَکَّ به لب الالباب ح ۲

(۲، ۴)، المعجم لشمس قیس (۱، ۱۵۶)،

--، زَارِی زَار (۲، ۱۸) یعنی عایت زاری و درماندگی،

رَظَاهَة (۱۸، ۴۲۲)، الرِطَاهَة و السَّطَاهَة قَنَاءَ حَوَافِ كَالْقَصَّةِ مَصْرُوعَةٌ

بِالْعَفَّةِ يُرَى الطَّيْرُ بِحِصَاةٍ تَوْصِعُ فِي حَوَافِهَا (اقرب الموارد)،

رحمت (۱، ۲۶۰ - ۷، ۲۶۸) معنی اردحام و اسوه (= gathering) «در

منصوَرَه مَعْمُورَه رَحْمَتِي دَبِئِم بِرَسِيدِم كِه اَن اِحْتِجَاعِ اَر سِر جِیَسْت»

(مقامات حمیدی f. 5) «رحمت بطارگیان درگذشت» (ایضاً f. 45)،

رَکَّ به مرربان نامه (۱۴، ۶۳)، تأریح بیفتی (۷، ۱۸۵ - ۱۴، ۱۸۸،

۲، ۱۹۶ - ۲، ۵۶۹)،

حَم كَعْتِيْن (۹، ۴۱) = قنس کعنیس،

زَاد حَاهَة (۱، ۱۴۲ - ۷، ۱۴۳)، «یعنی اسلحه حاه و فورحاه، و ناین

معنی در عری قروں متأخره مخصوص توره مالیک مصر زَاد حَاه

و زرد خانه استعمال می کرده‌اند و اصل معنی این کلمه زرد خانه است از زرد معنی زرد در عری و زراد یعنی زرد گری پس از آن بکثرت استعمال معنی مطلق فورحانه و اسلحه خانه استعمال شده است» (حاشیه میرزا محمد قزوینی ص ۵۷ از حلد دوم از تأریخ جهانگشای)، رک پیر به دیوان موجهری (۲۱، ۴۶)، تأریخ بیهمی (۱۵، ۵۶۵)

رمان (۲۱، ۱۹۲) = رمان، رک به تأریخ جهانگشای ح ۱ (۱۷، ۳۴) ۱، ۴۲ ۱، ۱۲۲ ۲، ۴، ۶، ۱۴۳ ۱۷، ۱۴۴ ۱، ۱۴۴ و غیر آن، تذکره الاولیاء ح ۱ (۱۹، ۴۵ ۲، ۴۸ ۳۴، ۵۰ ۱۲، ۵۰)

رَمَرْد (۲۲، ۲۵۷) = رَمَرْد، رک به لباب الالباب ح ۱ (۱۱، ۳۰۴)، رَندِیجی (۱۱، ۱۷۱)، این کلمه در فرهنگها «رندیجی» (با ناء فارسی و حیم فارسی) نوشته شده است و آن خطاست و صواب رندیجی (با یون بعد دال) است و آن نوعی از حانه بوده است که در رنده (از مصافات بخارا) می یافتند، «و آنچه از وی [یعنی از رنده] حیرد رندیجی گویند که کرناس مانند یعنی از دهن رنده هم بیکو مانند و هم بسیار بود و از آن کرناس به بسیار دیهای بخارا ماند و آنرا هم رندیجی گویند از بهر آنکه اول بدس دهن بدید آمد است و از آن کرناس همه ولایتها برید چون عراق و فارس و کرمان و هندوستان و غیر آن و همه بررگان و پادشاهان از او حانه سازند و نفیست دنیا حرد عمرها الله» (تأریخ بخارا لمحمد بن جعفر الرضی طبع موسیو شهر ص ۱۳-۱۴)، رک پیر به لباب الالباب ح ۱ (۶، ۳۴)، سیاست نامه طبع شهر (۱، ۹۵)

رَینو (۱۱، ۳۶۹) ۵، ۳ معنی یلاس و گلیم و آنرا شطرنجی پیر خوانند (برهان)

سَالِح (۱۷، ۳، ۳۴۹) = ساریج، و آن جوی مانند که در سر آن چند ریح پیر

کوتاه تعبیه کند و بر سر هر ریخیر گوئی از فولاد نصیب سارند  
(فرهنگ فولرس)، و در فارسی استنسال راه سالام حیلی متداول  
است مثل دیوار و دیوال و ریچار و ریجال و غیر آن،

سیدکار (۳۱۲، ۱۲) = مافق و دو روی،

یا ناش دشمن من یا دوست ناش و یجک

به دوستی به دشمن ایست سیدکاری

(دیوان موجهری ص ۱۱۵)،

سیه‌گر و دو زبان و رکیک چون طامه

سیدکار و دو روی و صعیب چون قرطاس

(المعجم لشمس قیس ص ۴۱۲)، رَک بَر به مرربان نامه (۲۳۹، ۴)،

لَباب الالباب ح ۱ (۳۱۷، ۵)،

سِتار (۳۶، ۲۱ ۱۹۷، ۵ ۱۹، ۲۸۰) معنی بر پشت جوابیده،

ور رلرله حمله چنان حاك محمد \* كرم نشاسد نگورا و ستارا

(انوری)،

سد (۱۸۴، ۷) = صد، «رن موسی و آنکسان که برو بودند سد (کذا

بالسین) رور درنگ کردند» (تفسیر قرآن ۱۴ f)،

سر، بر سر (۲۲، ۱) = علاوه (= over and above)، «و وهساله

اسحق و بعقوب ناوله و بحشیدیم مرورا فرردی . نام او اسحق و

نسه نام او بعقوب ناوله ربادت بر آیح او حواست او ار ما فررد

حواست ما اورا فررد دادیم و نسه بر سر» (تفسیر قرآن ۸۴ f)

--- ، سر چیری افتادن (۲۶۲، ۲) عربی = عتر علی شئی،

--- ، سر کسی در سر چیری شدن (۲۲، ۱۸ ۲۴۵، ۱)، معنی هلاک

شدن در راه چیری یا امری، سر در راه چیری ار کف دادن،

سر، سری نار دادن (۱۴، ۴۰۲)، گویا گایه از منصبتی شدن امورات  
خوبیه باشد،

سراسر (۱۰، ۳۷۵)، معنی کار برداری و حکومت و امثال آن،

سُغنه (۱۱، ۳۱) فریفته، رُکّه به مرربان نامه (۱۱، ۹۴)،

سُغنت (۱۳، ۳۷) دوش که بگری کنتب است، رُکّه به مرربان

نامه (۱۳، ۱۵۹ - ۱۲، ۱۹۷ - ۹، ۱۹۷)، و همسنت معنی هم بهلو است؛

رُکّه مر خلق راست راهمای، مرده همسنت سینه بشر است

(المعجم لشمس قیس ص ۳۴۴)،

سلطانیات (۴، ۱۱۱) یعنی مکانات رسمی دولتی (stato corrispondenza)

صِدِّ «احوائیات» یعنی مکانات دوستانه (privato corrispondenza)

، (حوالی چهار مقاله ار میرزا محمد قزوینی ص ۱۰۴)،

سَمّ حر (۱۴، ۴۷)، یعنی گویا سمّ حر عسی که ترسیان آرا مثل نشان

صلیب عربی داشتند و می پرسنیدند، «چکونی در عسکه سار و

منعندان چلیبا و رنار و آنها کی تی بیس مهاده اند و آنها کی مسحر

سمّ حری مانده اند» (مقامات حمیدی، ۱)،

سَمْسول (۱۵، ۴۲۴)، این کلمه ار فرهنگها فوت شده است و صبط آن

سَمّج وجه معلوم نشد اما ار سیاق عبارت واضح است که معنی آن

گستاخی و بی حیائی و نوحی و بخواست است،

سیاه کاسه (۱۲، ۳۱۲) - بحیل، رُکّه به نارچ جهانگسای ح ۲ (۶، ۳۶۵)،

شراب بها (۲، ۴۴) یعنی بهسای شراب و آن یول است که مودبیب

حکومت بخرار مردم می گرفتند نام بهای شراب و آرا حقی واجب

می شمردند،

تکسته بسته (۱۱، ۷) یعنی نالکت ریان، «گفت ای حوان بتی بگو

آن حواں شکسته بسته بینی نگفت» (اسرار التوحید فی مقامات التبیح  
ابی سعید ص ۲۰۱)، و معنی افتان حیران بر آمد، «تا هوش نار  
آمد و برخواست و شکسته بسته آهسته از آن کوه فرود آمد»  
(ایضاً ص ۱۲۰)،

تمنیر خطیب و تبع خطیب (۲۰۴، ۱۷، ۲۲۴، ۲)، گویا تمنیریکه  
خطیب بوقت خطبه خواندن همراه خود داشته چنانکه اکبرن بیر  
در مصر این رسم جاری است، و این شاید کایه از چیری بیفایده  
و مهمل باشد چه خطیب آن تمنیر را هیچ وقت نکاری برد،

شمس (۲۲، ۳۱۲) معنی نُت برست، رَک به حاسبه کارمرسی بر این کلمه  
در دیوان موجهری (ص ۲۲۰ از حواتی)، دیوان موجهری  
(۸، ۸، ۹، ۱، ۱۲، ۸۷، ۱۲، ۳۱۵، ۳)، المحم لشمس قیس (۱۲، ۳۵۵)،  
لباب الالباب ح ۲ (۱۴، ۶۵)،

شَفَصَه (۱۱، ۳۸۸)، کلمه مولده معانها الاستنصاء (ناح العروس) و شاید  
در اینجا معنی حور و بی اعتدالی و بعدی بی حد برعایا باشد، و  
این معنی در کتب لغتی که در دست است موحود نیست،

شید (۱، ۲۰۸) معنی بسیار روتن (برهان) اما اینجا معنی واضح و ظاهر،  
شیرها (۱۶، ۳۹۷) معنی بهای شیر و چیری را گوید از افشته و حواهر  
و زر و سیم که در هنگام دامادی و کدخدائی بحانه عروس میرسند  
(برهان)

شیر علم (۱۵، ۳۱۴)، رَک به حاسبه،

شیر محمر (۱۵، ۳۱۴)، از فرهنگها فوت شده است اما ظاهراً مقصود  
شکل شیر است که بر روی محمری ساختند،

شیر مرع (۲، ۳۵۸)، کایه از چیری که تحقیق و خود آن ممکن باشد  
اما اسحا معنی چیری که در لطافت و یاکبری مدرجه محال باشد.



صبح نای (۱۲، ۶)، نام تعارف نامداد است (برهان)، پس مقصود از صبح نای گویا صبح نامداد است یعنی سپید دم (early morning) 'ضمان (۳۱، ۱۱)، یعنی مالی و نقدی که بجهت تأمین گرفته باشد؛ (security -) بسیار مکرر در تاریخ پهنی (۱۴، ۶، ۲۲، ۴۹۸، ۶، ۴۳، ۲، ۴۸۸، ۲۱، ۵۴۸، ۱۷، ۶۸۵، ۲)،

طرعان بست (۳۴۷، ۸)، این کلمه در هیچ يك از فرهنگها موجود نیست، فاضل ادیب سر دینس روس (Sir Denison Ross) ناظر مدرسه السه ترقیه در لندن گمان کرده است که کلمه طرعان گویا از مصدر طیرمک مشتق است که معنی آن رگزد کردن (to colloid) است و طرعان یا طرگر (طیرمک) معنی ابوه و جمعیت ناستد و «جریک طرگی» (تیلدی طیرمک) معنی اسوه لشکر در قوداتکو، بلیک (Kudatka Bilik) بادت می شود، پس طرعان بستن معنی گویا لشکر رگزد کردن است والله اعلم،

طشت و حایه (۳، ۱)، نوعی از ماری است و آن جایی است که بصره را حالی کند و از نسیم بر ساربد او بحسای نسیم سیاه پیر کند] و راه آرا محکم ساخته در هوای گرم در نشت مسی گذارند و اگر هوا گرم باشد اندکی آتشی در زیر طشت بپند چون طشت گرم شود بصره باصول راه بالا بوقص در آمدن بحاسب هوا پیران گردد تا از نظر عایب شود (فرهنگ فولرس)،

طَلَب طَلَب (۲۲، ۲۱۹)، معنی گروه گروه،

عِرا (۴، ۴۰۹)، معنی این کلمه در تاریخ النطرح (ص ۲۲۵) در العاط دلیل است

'Ira (from the root 'ariya to be naked) is a term peculiar to chess, occurring in Persian as 'irā . . . The Persian

Madār al-afāzil<sup>1)</sup> defines 'irā' as 'that piece at chess which is interposed between a King and a Rook to protect', but in the Arabic Mss. it is used rather of the whole position of a file dominated by a Rook, in which the check is for the moment covered by an intervening piece of either colour between the Rook and King. We have accordingly such expressions as 'to move into 'irā' (to play the King on to a file where there is the possibility of a check by discovery by the removal or capture of an intervening piece), 'to expose to 'irā, 'the position in 'irā'

عَوَان (۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲، ۱۲۹، ۴، ۴۹۲ - ۱۸، ۴۹۳، ۱، ۴۹۴) معنی فراتس و محصل و سحت گیر، نیز معنی ربابه آمد است، «احشروا الدین طاهرا گرد کید ستم کاران را ای که عوانان میان سته را از بهر عوانی میان باحق سته اند» (تفسیر قرآن 186<sup>b</sup> f.، «و جواب بر اهل دورج بر افگند تا مالک را و عوانان و ربابه دورج را و شیران و سگان و ماران و کزدمان دورج را همه جواب برد» (ایضا 213<sup>b</sup> f.)، «لکن تما ملک الموت را و عوانان اورا بی بید و او همی بیدتار» (ایضا 289<sup>b</sup> f.)، «نمشر فادی پس عوانانرا مرستاد تا قوم اورا همرا گرد کرد» (ایضا 340<sup>b</sup> f.)

عایت، تا عایت وقت (۶، ۲۹) معنی تا کوب، عربی = الی الابد، «تا عایت وقت هیچ تاریخی تاریخی که مشتمل باشد بر حکایات و احوال عموم اهل اقالیم عالم ... بساخته اند» (حت طبع کاترمر ص ۲۸)، «عرایس نایس انکار و ادکار آنک احوار و آثار که تا عایت وقت در محبت استار کتمان بهار مانده» (ایضا ص ۷۶)، رک بر سه مرربان نامه (۲۱، ۱۲۷)، تاریخ جوانگنای ح ۱ ص مد س ۱۵،

<sup>1)</sup> See J. R. A. S. Vol. 13 (1932) p. 49

- شعواره (۱۵، ۱) معنی سُست و بی حرکت،
- قرع (۱، ۴۳) گونا معنی حقی خدمت و نجویه و نحو آن است،
- قرار مالی (۱۱، ۴۱) معنی تقریر مالیات (= assessment of tax)،
- قَرَط، مِنْ نَحْتِ الْقَرَطِ (۱۶، ۵۱)، در قوامیس بیست اما ظاهراً معنی آن «از سب گوشت» است یعنی از نه دل و بدون چون و چرا، «همگان
- مِنْ نَحْتِ الْقَرَطِ بَرَفَنَدِي» (تأریح بیہقی ص ۷۲۱ س ۴)،
- قیر استفسار (۱۵، ۴۹۶ - ۷، ۴۹۷)، قیر اسجا کلمه ترکی است و معنی آن سرحد و نعر (- frontier) مانند پس قیر استفسار یعنی محافظ سرحد ملکیت (frontier commander) و آن ظاهراً لفظی بوده است مثل «قیر جان» و مانند آن،
- کار کرد (۲، ۳۱۹) یعنی طریق عمل،
- کچول (۱۵، ۴۲۴) و کاجول معنی کون حسابیدن یعنی حرکت دادن سربین بوقت رقصیدن و مسخرگی کردن (برهان)،
- کردن (۱، ۷، ۴۵۶) معنی سا کردن (- to build) «اگر باش از ولادت گیرند کرده مانند» یعنی سا کرده مانند،
- کَریر (۲، ۳۲)، معنی کعب و گوشه خانه (برهان)،
- کلاه از پیر کسی دوختن (۱۶، ۴۰)، یعنی نکر مساعدت کسی بودن و حیر کسی را اندیشیدن،
- کَله نَسْتِ (۵، ۳۰۴)، معنی رگرد آمدن، حواحه حافظ
- و دمد صبح و کله نَسْتِ صحاب ، الصوح الصوح یا اصحاب
- کم رباں (۱۸، ۳۰۲ - ۷، ۳۱۴) کم رن معنی مدتر و پیر کسی که بیوسته در قار نقش کم رند (برهان)،
- کمان کَرُوْهه (۲۳، ۳۲۶) کمانی باشد که بدان گلوله و مهره رگل اندازند

و عربان قوس السادق و قوس الخلاق حواصد (برهان)، رَكَّه  
مرزبان نامه (۱، ۱۰۴)، لباب الالباب ح ۲ (۲۷۸، ۱۴)، چهار  
مقاله (۴۲، ۱۳-۱۴)،

گارر شست (۴، ۱۲)، حامه گارر تست یعنی حامه تسته و سید کرده  
(bleached =)

گَرَرَر (۲۱۴، ۱۱) رمین سحت که در داس کوه واقع است و رمین بسته  
بسته و کوه و دزه را بیر گوید (برهان)،

گَرِرِد (۴۲۲، ۶) از مصدر گَرِرِدن معنی چاره کردن (فرهنگ المحسن  
آرا) «ار خوردن ی گَرِرِد» یعنی ار خوردن گَرِرِد بست،

گَورِیَه (۲۳۴، ۱۵) حلوائی که از معرگردگان برید (برهان) مانند لوریه،

گَوبَه (۹۹، ۲)، 'lathel' «نسته گوبه» (= lathel crazy) «عاصی

گوبه» (بیهی ۶۱، ۶)، «جمل گوبه تند» (ایضاً ۴۴۹، ۱۹)، «حرد

حرد ی نارید چنانکه رمین تر کوبه ی کرد» (ایضاً ص ۴۱۵)،

گَهرَا، (۷۷، ۲۱) معنی گَهر، و «ار مهر گَهرَا» بیر آمده است، «ای تیج

ار مهر گَهرَا مرا فریاد رس» (اسرار التوحید ص ۸۲)،

گَوت (۴۶، ۱) معنی اقسام طعامهای لذیذ و بیر نفه سررگ (برهان)،

گَور (۴۳۴، ۱۵) در فرهنگها معنی بی شرم و بی حیا است اما ایضا طاهرًا

بمعنی بی شرمی و بی حیائی است،

مَال السَّلَاح (۳۴، ۴)، معنی بولیکه های اسلحه از مهر سیاه باشد و آن

نوعی از حراج (tax) بوده است که عمال حکومت از رعیت ی گرفتند،

مَال قَرَار قَانَوِی (۴۵۶، ۴) گویا معنی مالیات دولتی، رَكَّه تَارِیج

جهانگشای ح ۲ (۲۷۰، ۶)،

مَایِد (۴۱۵، ۱. ۴۳. ۱۵) معنی باخت (= to lose a game)

ماندن (۳۵، ۲۰۲، ۱۴، ۲۶۴، ۱۰، ۱۴، ۴) معنی گدانتن،

جمهوری (۱۴، ۴۶، ۱۶، ۴۷) در فرهنگها بیست و آن نوعی از قالی بوده است که بهترین آن در ارمیه می باشند چه یکی از تعایف بیش بها که سلطان محمود به قدرخان مرستاده بود جمهوریهای ارمیه بوده، «... و هودجها از دیباچ مسوج و فرشتهای کرمانا به از جمهوریهای ارمیه و قالیهای ارمیه...» (رین الاحار نسخة کبریج ۱۸۴۱، رکّ بزرگ به تاریخ بیفتی (۱۹، ۵۰۹، ۱۹، ۵۱۷، ۱۴، ۵۷، ۱۱، ۵۷۱)، در عربی «مخورة» است (رکّ تدبیل فوامیس عربی از قری در ح ف ر)، مدهون (۲، ۴۰۲) معنی رنگ و روغن دار (enamelled, varnished)، و «سنت مدهون» ظاهراً کبابه از آسمان است.

ملاطفه (۱۰۸، ۱، ۱۲، ۴۴، ۲) «معنی نامه ایست کوچک که بطرفی اجبار حاوی خلاصه مطالب باشد و در کتب لغت معتبره جبری مناسب آن معنی یافت شده حر این عبارت در تاج العروس «لطیف الکتاب جعله لطیفاً» و آن اصل معنی آن و ددس از آن توسعاً معنی مطلق نامه استعمال شده است» (حواتی چهار مقاله از میرزا محمد فروسی ص ۱۰۶)، رکّ به تاریخ بیفتی (۱، ۴۹۰، ۱، ۱۲، ۱، ۲، ۴۹۵، ۲، ۴۹۶، ۱، ۱۴)، و ملاطفه که درون کتاب بسیار مستعمل است (ص ۴۴۸، ۴۵۲) همین معنی دارد، رکّ به بیفتی (۱۵، ۱۶۸، ۱۶، ۲، ۲۵۱)،

مُح آتشیان (۱۱، ۲۰۷) یعنی آتشان مُح و آن کیدوی رمور باشد (bee hive)

مُح انکیس (۶، ۲۸۱) یعنی رمور غسل،

مواضعه (۷، ۹۴) «ماحی که ملوک و در دست پادشاهان مستعمل دهند»، رکّ برای خواهد دگر، مقدمه میرزا محمد فروسی «رحله دوم از تاریخ جهانگسای ص ۱۰۵ و تاریخ بیفتی (۱، ۵۵)

نابوسیک (۱۱، ۴۴۱) معنی فحاشه و ناگهان، «این معنی در فرهنگها نابوسان مسطور است» (مقدمه جلد دوم از تاریخ جهانگشای ص ۳۵)،  
 نان تاوگی (۱۶، ۴۴۱) و نان تاگی معنی نانی که بر تابه پزند و آن «ند  
 مانند ریزاکه آهن او را بیک حشک کرده بود لاجرم علیط باشد»  
 (رساله خط صحیح<sup>(۱)</sup> منسوب به امام شکر الدین رازی ۵۸ f)، و  
 «نان تاوگی خوردن، کبابه از ریج بردن و عسیت کشیدن است طاهراً،  
 ناورد (۱۹، ۴۰۹) معنی حنگ و جدال و بیکار است (برهان)، رک به  
 لئاب الالاب ح ۲ (۴، ۸۵)،

نمزه (۴، ۴۱۲) معنی قلب و ناسرد (bad coin)، رک به مرزبان  
 نامه (۵، ۱۴۵)،

نروله (۲، ۴۴) در فرهنگها نیست اما طاهراً معنی بول است که عمال  
 و سرهنگان حکومت از اهل دیه می گرفتند بطور خرج حوراک بوقت  
 فرود آمدن در دیه،

نظر دادن (۵، ۹۴) طاهراً معنی مهلت دادن و گذاشتن که در عربی  
 «إِطَارَ» باشد از باب إفعال، «قال أَنْطَرِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ قَالَ  
 إِنَّكَ مِنَ الْمُنْطَرِينَ» (قر، ۷، ۱۳-۱۴)،

نعل مها (۲، ۴۴)، «مالی که پادشاه [و عمال وی] در وقت مرور از  
 موضعی از صاحب آن محل میگیرد بهای نعل اسپ خود که از آنجا  
 عبور کرده است» (مقدمه جلد دوم از تاریخ جهانگشای ص ۳۵)،  
 نقش نوشتن (۲، ۴۲۵) گویا معنی نقش دیبای نوشتن که انواع رنگها  
 ملون باشد، سوچنری

(۱) لك نسخة خطی از رساله در پیش دكتور نكلسون اعلمم زبان فارسی در

کرج) موجود است

آن سوسن سبید شگفته ساع در  
 بك شاخ اور سیم و دگر تباخ او زیر  
 پیراهن است گوئی ر دیبای شوشتر  
 كز بیل اسره استش وز طاح آستر

(دیوان ص ۱۸۹)، دیبای شُتتر و آگسُون شُتتر حیلی معروف بوده  
 است، رَكَ به لباب الالباب ج ۱ (۱۸۴، ۱۵)، ج ۲ (۱۱۱، ۱۶،  
 ۴، ۲۷۳ ۴۱، ۴۱۹)،

نقش کسی خواندن (۱۹، ۳۴۴) بمعنی کسی را باد کردن یا اثر کسی حسنی،  
نهادن (۱۱، ۴۲۴) بمعنی نام موافقت کردن و رای قرار دادن،  
بهار (۷، ۳۰۷) بمعنی کاهن و گذارش تن (برهان)، لاغری، فرسودگی،  
بید (۱، ۴۰۱) فعل ماضی از بیدن بمعنی نهادن مثل افتیدن بجای  
 افتادن،

وادید آمدن (۲، ۱۶) بمعنی پدید آمدن و ظاهر شدن، رَكَ به تذکره  
 الاولیاء ج ۱ (۷۰، ۱) ۱ (۱۱، ۱۴۳)، ج ۲ (۲۱۲، ۶، ۲۲۱، ۱۲)،  
 رَكَ بیر به نادید آمدن در سابق،

واقعه (۱۱، ۵۹ ۱۱، ۱۲۶ ۱۱، ۴۲۱، ۲۴)، بمعنی مرگ و وفات، برای  
 شواهد دیگر رَكَ به تاریخ جهانگشای ج ۲ (مقدمه مصحح ص ک)،

وحوه انکیر (۴، ۱۲۹ ۷، ۲۴۱) بمعنی کسیکه بول از مردم برود  
 جمع آرد،

هوانلا (۶، ۳۴۸) ما بر فرضِ صحتِ این کلمه که در فرهنگها بیست بمعنی  
 آن گویا هوس و خواستن باشد،

باسح (۱، ۲۶ ۱۸، ۳۰۹) بمعنی تیر بیکان دار است (برهان)، رَكَ به  
 مردمان نامه (۱۹، ۳۵۰)،

بج، بریح نوشتن (۴، ۱۲) ایضا گویا معنی بریح ردن است یعنی  
از خاطر محو نمودن و نام بردن و فراموش کردن و ناپدید ساختن  
و معدوم گردانیدن و هیچ انگاشتن (رکّ فرهنگ فولرس)، و در  
مصرع اول «چون فقع بریح نویس» گویا اشاره ایست باشعار  
ذیل فردوسی که در حائنه شاهنامه نوشته است

تَب شاه محمود آسَد ساد \* سرش سرو و جان و دلش شاد باد  
بدو مانندم این نامہ را یادگار \* نشن بیور ایانش آمد ہزار  
چنانش ستام کرو در حوائب \* سخن ناشد از آشکار و مہان  
مرا از بررگان ستایش بود \* ستایش ورا در فرایش بود  
کہ حاوید سادا حردمد مرد \* ہمیشہ بکام دلش عکار کرد  
ہش رای و ہم دانش و ہم بسب \* جراع عجم آفتاب عرب  
جو رور حوائی بہ پیری رسید \* رمانش سر آورد گمت و تنید  
رعوت بود رہن بس از من گلہ \* حکومت سدادار کردم یلہ  
بہ مسک بد آن پادشاہ و بہ رفت \* کہ از من کم از من سخماش گمت  
فرون یافت از من نانعام بہر \* ر تہ نادمان شد فقاعی تہر  
چو نامش شہ از خود نوشت بخ \* حدیث فقع بر نوشتم بہ بج  
فقاعی پیریدم از گنج شاہ \* از آن من فقاعی حردم براہ  
چو دہیم دارش سد در تزد \* ر دہیم داراب بیاورد باد  
(شاهنامه: Add 15,531, f 543)

بِسار (۲۰، ۱۱-۱) معنی نوانگری و عقی و تَوَل، رِکّ بہ مرربان  
نامہ (۷، ۱۸۱)، دیوان موجہری (۶، ۴۸)، المعجم لتبس قیس  
(ص ۲۱۰)

ببین نو چرخ دادہ بسار \* بسار نو ملک حورده بین

لباب الالباب ح ۱ (۱۷، ۵۲۲)، ح ۲ (۱۲، ۴۴۱)،



يَعْلَنُ (۲۵، ۲۱ ۲۸، ۱۳ ۲۵، ۱)؛ در فرهنگها «يعلع» (با غیر  
مجموعه در احیر بحای قاف) مسطور است و آن «معنی تیر بیکان  
دار است»

بلك اندازان (۲، ۳۰۲)؛ بلك انبار معنی تیر کوچک و تیر رهن است  
و بیر تیر کوچکی که بیکان نارنگی دارد و تعابت دُور رود (فرهنگ  
مولرس)؛ و درس شعر بلك اندازان گویا کایه از شعاع های آفتاب  
است که بوقت غروب آرو برچیزد،

## غلطنامه

صواب	خطا	سطر	صفحه
یس	س	۸	۲۴
فته	فته	۱۱	۲۴
اندیشید	اندید ینید	۲	۲۶
آستانت	آستانست	۲۱	۲۶
جنر	حتر	۱۶	۲۸
دین	دین	۲۲	۳۰
اماره	اماره	۱	۳۷
تَسْتِمْتُ	تَبْسُوتُ	۹	۵۲
فَانظُرُوا	فَانظُرُوا	۱	۵۵
داشت	دانت	۱۳	۵۷
هَج	هَج	۱۳	۶۷
تَعْتَرِسْت	تَعْتَرِسْت	۱۰	۷۵
بد	ید	۹	۸۴
(رکّ نص ۸۵-۸۶)	(رکّ در ساق)	حاتبه	ورق شمره
آب	اب	۸	۸۹
حَسَّة	حَسَّة	۸	۹۵
وَاعْوَابِهِ	وَاعْوَابِهِ	۱۴	۱۰۴
سلطان	سلطان	۱۰	۱۰۸
فَصَلِّ	أَفْصَلِ	۲	۱۰۹
وَ	وَ	۹	۱۱۳
حقوق	حقوق	۱۵	۱۱۷

صواب	خطأ	سطر	ص
مصم	مصم	۱۱	۱۲۴
بود	برد	۲۲	۱۲۵
وَأَلْحَمِيَّة	وَأَلْحَمِيَّة	۱	۱۲۸
فَالِك	فَالِك	۲	۱۲۸
أَنْ	أَنْ	۶	۱۲۸
أَلَا	أَلَا	۱۲	۱۴۵
سوء	سوی	۵	۱۵۰
التَّحَارِبَ	التَّحَارِبَ	۱۳	۱۷۰
أَدَى	أَدَى	۱	۱۷۳
دید	دید	۱	۱۷۷
سلطانرا	سلطانرا	۱۹	۱۷۷
مؤید	مؤید	۱۴	۱۷۹
آرد	رد	۷	۲۳۴
الْأَصْدَادَ	الْأَصْدَادَ	۱۴	۲۴۶
پارس	پارس	۳	۲۴۷
آسمان	آسمان	۱۳	۲۵۱
او	و	۱۵	۲۷۷
بوشته	بوشته	۲۳	۲۹۰
آب	آب	۸	۳۰۷
هیچ	هیچ	۲۲	۳۲۷
پان	پان	۱۶	۳۳۱
دیربار،	دیربار	۱۲	۳۴۸
زخم	زخم	۱۴	۳۵۸

## فهرست اسماء الرجال

(ح = حاشیه، رك = رجوع كید)

- آدم، ابو النثر - ، ٤١٤، ٤٥٢، ٤٦٢،  
ابراهيم ايمال (يغال) - ، ١٧٧، ١٠٤، ١٠٧، ١٣٤٩، ٤٥٤،  
ابراهيم خليل النسي - ، ٢٥، ٦٠، ٤٥٢،  
ابراهيم بن مسعود عربوى - ، ٥٧،  
ابراهيم بن يحيى الكلبي العزى، ابو اسحاق، شاعر - ، ٥٦، ٦١،  
ابراهيم [بن يزيد النعمى]، الفقيه - ، ٤١٧، ٤٢٠،  
ابليس - ، ٤٥٢،  
انابك اعظم، رك به ايلدكر تيمس الدين  
انسز بن محمد بن بوتشكين، حواررمتاه - ، ١٦٩، ١٧٤، ٢٠٢، ٢٧٠، ٤٧٢،  
اتير احسبكتى، شاعر - ، ٢١، ٢٢٧،  
احمد حبل، امام - ، ١٢، ٤٨، ٤٨٢،  
احمد حان، حاكم سمرقند - ، ١٦٩،  
ابو احمد الدهستانى عمروك، وزير طبرليك - ، ٩٨،  
احمد بن عبد الملك بن عطاش - ، ١٢٢، ١٥٦، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١،  
احمد بن فارس، صاحب المحمل فى اللغة - ، ٤٨٢،  
احمد بن محمد الطعاوى النقيه - ، ٤٨٧،  
احمد بن محمد بن على الراوندى، حال مصف - ، ٢٩،  
احمد بن محمد القدورى الفقيه - ، ٤٨٧، ٤٨٨،  
احمد بن ملكشاه، ابو تجماع - ، ١٢٩،

- احمد بن ابی منصور بن محمد بن منصور الرزاز القاسمی، نہاب الدین -  
۴۸-۵۰
- احمد بن موجہر شصت کلہ، تیس الدین -، ۵۷، ۵۸، ۴۷۷، ۴۷۸،  
احمد ابو نصر، رکن نظام الملک،  
احواست، یسر یشنگ -، ۴۵۴،  
ارحاسب -، ۴۵۴،  
اردتیر بن نازک -، ۹۷، ۱۸۶، ۴۵۴،  
اردوان، یادشاء اشکالی -، ۴۵۴،  
ارسطاطالپس -، ۴۴۷،  
ارسلان ابہ، اناک -، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۶۲،  
ارسلان ارغون، عم سلطان برکیارق -، ۱۴۳،  
ارسلان حادب، والی طوس -، ۹۲، ۹۳ ح،  
ارسلان بن طغرل، سلطان رکن الدین -، ۲۰ ح، ۲۲ ح، ۲۷ ح، ۶۵،  
۸۶، ۲۲۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۰، ۲۴۰، ۴۰۴، ۴۸۴،  
ارغان، حاجب سلطان محمود -، ۲۰۴،
- ارمانوس، ملک الروم -، ۱۱۹، ۱۲، رکن یرہ دیوجن،  
ارابہ، مملوک اناک قرل ارسلان -، ۳۲۷،  
أرنک، برادر اناک ابونکر -، ۳۸۸-۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹-۴۰۱،  
اردمر، یسر، تحہ اصہبان -، ۳۴۷،  
ابن اسحاق، صاحب سیرۃ النبی -، ۸ ح،  
ابو اسحاق القاعی، معتمد -، ۱۴، ۱،  
اسرائیل بن سلحوق -، ۸۷، ۶۴، ۸۹-۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۴۶، ۴۷۹،  
اسعد یار -، ۴۵۴،  
اسفلیبادس، طیب یونانی -، ۴۲۷،  
اسکندر یونانی -، ۲۲۱، ۴۴۷، ۴۵۴،

- اسبغیل بن یاقوتی، حال سلطان برکیارق -، ۱۳۴، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۳، ۴۵۵،  
 اشرف، سید، رکّہ بن حسن عربوی  
 اصبط بن فریح السعدی، شاعر -، ۲۶۲ح،  
 اعزّ الملک عبد المجلیل الدہستانی، وزیر سلطان برکیارق -، ۱۳۹،  
افراسیاب -، ۴۵۲، ۴۵۳،  
 امردوں، رکّہ بن مریدوں  
 اقسفر بیروزکوی، ار امرای سلطان محمد بن محمود -، ۲۶۶،  
 اقسفر قسم الدولہ، والی حلب -، ۱۳۹،  
الہ ارسلان، سلطان عصد الدولہ ابو شعاع محمد -، ۱۸۵، ۱۰۴،  
 ۱۱۶-۱۲۳، ۴۰۲، ۴۵۴،  
 الدعوت کون حر، حسام الدین الامیر السلاجی، ار امرای سلطان محمد بن  
 محمود -، ۲۶۲، ۲۸۴، ۲۸۵،  
 التوتاش، امیر آخر -، ۴۵۵،  
 الخان کافر خطائی -، ۱۷۲، ۱۷۴،  
 الیاس بن عبد اللہ المحافظ القوی، ستاح ابن کتاب -، ۴۶۷،  
 امام اعظم، رکّہ بن ابو حنیفہ،  
 امام معظّم، رکّہ بن شامعی،  
 امیرانشاہ بن فاورد -، ۱۲۷ح،  
 امیر ستی حاتون، دختر سحر -، ۲۰۵،  
 امین [س ہارون الرشید]، حلبہ -، ۴۵۴،  
 امین الدین ابو عبد اللہ، امیر نار -، ۳۴۴،  
 امین الدین مختصّ، کوتوال قلعة قرزیں -، ۲۶۳،  
 اناسوعلی، رکّہ بن محمود اناسوعلی  
 اندریمان، برادر افراسیاب -، ۴۵۲،  
 آنر، امیر اسپتسلا -، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵،

- انوری، شاعر - ، ۵۷، ۱۹۶، ۱۹۸-۲۰۲، ۲۲۱ ح، ۳۵۹ ح، ۵۰۰،  
 ابوشنکین غرثجہ - ، ۱۶۹ ح،  
 انوشروان، رک بہ نوشروان،  
 ای ابہ (یا ایبہ) جمال الدین الاعظم اناکی الحاحب الحاص ملک الامراء  
 الغ مارک فرحینی - ، ۴، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۵،  
 ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۸-۴۹۰، ۴۹۵، ۴۹۸، ۴۰۱،  
 ای ابہ [جمال الدین]، ملوک اناک بہلوان - ، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۷،  
 ایاز الامیر - ، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۴۵۵،  
 ایاز، ناصر الدین، اناک سلطان محمد و ارسلان - ، ۲۵۶، ۲۵۹،  
 ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۲،  
 ایقمش، امیر عراق - ، ۴۹۵، ۴۰۲، ۴۸۶،  
 ایٹکون سلیمان، شہنشاہ بغداد - ، ۱۰۸، ۱۰۹،  
 ایرج، پسر فریدون - ، ۴۵۳،  
 ایل ارسلان، حواریشاہ - ، ۴۷۲،  
 ایلدکر، شمس الدین، اناک اعظم - ، ۲۲ ح، ۲۷ ح، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۴۱،  
 ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۵-۲۹۱، ۲۹۴-۲۹۵،  
 ۲۶۷، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۸۵،  
 ایلدکران، آل ایلدکر - ، ۴۷، ۴۰۰،  
 ایلفشت (و قشت و فشت) بن قبار، جمال الدین، حاحب سلطان محمد  
 بن محمود - ، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵،  
 ایلک خان انصر بن علی بن موسیٰ، ملک ماوراء النہر - ، ۸۷، ۸۸،  
 ایلیغ، حسام الدین، والی رکی - ، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۷-۲۷۹،  
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۶،  
 ایلیغ خانوں، روحہ اناک محمد بہلوان - ، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۶۴، ۲۶۶،  
 ۳۶۷ ح،

- ایلیخ بنعوا، اُحربک - ، ۱۴۵، ۱۴۶،
- مانا حصر، از اولیای ہمدان - ، ۹۸،
- مانا طاہر، از اولیای ہمدان - ، ۹۸-۹۹،
- ناخرزی، صاحب دمیۃ النصر - ، ۴۸۰،
- نارمان، بیلوان تورانی - ، ۴۵۴،
- نذر الدین قراقرانکی - ، ۳۴۴،
- نُرسق امیر اسمسلاں، یسراں - ، ۱۴۵،
- نُرسق، خداوند لیستر - ، ۲۲۶،
- ابو النرکات طبیب بغدادی - ، ۲۴۵، ۴۷۴-۴۸۵،
- برکیارق بن سلطان طغرل - ، ۲۴۷،
- برکیارق بن ملکشاہ، سلطان رکن الدین ابوالمظفر - ، ۴۸، ۶۷، ۷۹،
- ۱۵، ۱۱۴، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۸،
- ۱۶۹، ۴۵۵،
- برون<sup>(۱)</sup>، یروفور، ۹۹ح، ۱۰ح، ۴۲۵ح،
- برہان، حواجہ امام [برہان الدین عبد العزیز بن مارہ] - ، ۱۸، ۴۰، ۴۷۲،
- برجسار، وزیر بوشرواں - ، ۴۰۷، ۴۱۰،
- برعش، علام توکی، قاتل صدقہ - ، ۱۵۴ح،
- بساییری، سیاہ سالار - ، ۱۰۷-۱۰۹،
- بشر بن احمد الاسفراینی الفقیہ - ، ۴۷۵،
- بکتعدی، حاجب - ، ۹۴ح، ۹۵ح،
- بکشر، پادشاہ احلاط - ، ۴۴،
- ابونکر الصدق - ، ۸-۱۰، ۱۱، ۱۲، ۴۹۴، ۴۶۹،

(۱) Browne, Professor Edward G



- ابونکر نصره الدین، اناک -، ۲۵ح، ۲۰۸، ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۸۸،  
 ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۰-۴۰۲، ۴۸۵،  
 نکرک، حاج سلطان الب ارسلان -، ۱۱۷،  
 نلکناک، امیر -، ۱۴۱، ۱۴۲،  
 نلکناک، امیر -، ۱۶۹ح،  
 ابن التواب الخطاط -، ۴۸، ۲۵۷، ۴۴۱،  
 بورانه، صاحب فارس -، ۲۲۱ح، ۲۲۳-۲۲۷، ۲۴۹، ۲۴۱، ۲۴۲،  
 ۲۸۲،  
 بوزان، عاد الدولة، والی رها -، ۱۲۹،  
 بهاء الدین حواجه، مدوح حافظی -، ۶ح،  
 بهاء الدین سباط، ار امرای اناک ابونکر -، ۳۹۱،  
 بهاء الدین ابو العلاء الزاوندی -، ۳۶۴،  
 بهاء الدین قبصر، ار امرای سلطان مسعود -، ۳۲۷،  
 بهاء الدین الیردی، استاد مصعب -، ۵۵،  
 بهرامشاه عربوی -، ۲۰ح، ۴۹ح، ۵۷ح، ۵۸ح، ۱۶۸، ۱۶۹ح، ۱۷۵،  
 بهمن، یسر اسفندیار -، ۴۵۲،  
 بژن، یسر گبو -، ۴۵۲،  
 بیورسب (صحاك) -، ۴۵۲،  
 برهنه، بهلوان ایران در زمان کجسرو -، ۴۵۲،  
 بهلوان، اناک، رکه به محمد بهلوان،  
 بیران وینه -، ۴۵۲،

---

تاح الدس، رکه به محمد س علی الزاوندی،

تاح الدین التبراری (یا یاری)، وزیر سلطان مسعود -، ۲۲۵، ۲۲۷،  
 ۲۴۹، ۲۴۱،

- تاج الدین ابو الفصل، حاکم سیستان و بیروز - ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ،  
 تاج الملک، رکّہ ابو العلام یارسی،  
 تاج الامیر المحاحب - ، ۲۲۵ ، ۲۲۷ ، ۲۲۲ ،  
 تنس، عمّ سلطان برکیارق - ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ،  
 ترکان خانوں، روحہ سلطان ملکناہ - ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ،  
 ترکان خانوں، روحہ سلطان سحر - ، ۱۷۴ ،  
 نعاربک الکاتمری، رکّہ یغان نک،  
 نکش الامیر - ، ۴۵۴ ،  
 نور، یسر فریدوں - ، ۴۵۲ ،  
 تعالیٰ، صاحب بیبۃ النہر - ، ۴۸۰ ، ۴۸۱ ،  
 حالوت، مقتول داود النبی - ، ۴۵۴ ،  
 جامع پشاور، قرّاش - ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ،  
 جان س جان - ، ۴۵۲ ،  
 حاوی حاندار، والی آذربجان - ، ۲۳۲ - ۲۳۶ ،  
 حریر، شاعر - ، ۶۲ ،  
 جعفر یسر مقتدی حلیہ - ، ۱۴۰ ،  
 حکمرن، والی موصل - ، ۱۲۹ ،  
 حلال الدین عبد اللہ بن یوس، وزیر الناصر لدین اللہ - ، ۴۴۵ ، ۴۴۶ ،  
 حلال الدین بن قوام الدین ابو الفصل الوریر - ، ۲۵۸ ، ۲۶۵ ، ۲۸۲ ،  
 ۲۹۷ ، ۲۹۸ ،  
 جمال، معنوقہ سلطان ملکناہ بن محمود - ، ۲۵۱ ،  
 جمال نقاش اصفہانی - ، ۵۷ ، ۴۷۷ ،  
 جمال الدین، رکّہ ای ابہ،

- جمال الدین اقبال الخادم الحاندار - ، ۲۴۵ ح ،  
 جمال الدین ابو نکر بن ابی العلاء الزوی - ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ،  
 جمال الدین محمدی - ، ۲۴۶ ، ۲۷۲ ح ، ۴۸۵ ،  
 جمال الدین علی برادر رادہ امیر مار ، ۲۸۴ ،  
 جمال الدین محمد بن عبد السزاق الاصعہانی ، شاعر - ، ۲ ح ، ۲۴ ،  
 ۲۷۲ ح ، ۲۷۲ ح ، ۲۷۴ ح ، ۲۶۹ ، ۴۷۷ ، ۴۸۲ ، ۴۸۴ ،  
 جمال الدین الیزدی ، معنی اصعہان - ، ۷۷ ،  
 جمشید - ، ۴۵۲ ،  
 ابو حوئل - ، ۴۵۲ ،

- چغان ، امیر - ، ۴۰۲ ،  
 چغری ، ملک ، یسر حواریرمشاہ - ، ۲۸۶ ،  
 چغری نک ابو سائین داود بن میکائیل بن سلحوق - ، ۱۰۰ ، ۹۲ ، ۸۵ ،  
 ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۱۶ ، ۱۸۰ ، ۴۵۴ ،  
 چگر خان - ، ۴۸۰ ،

- حاتم بن نعمان ، فاتح مرو - ، ۴۵۶ ،  
 حافظ ، حواہ شیرازی - ، ۴۷۱ ، ۵۱۰ ،  
 حبيب بن عمر العربانی الفقیہ - ، ۴۸۸ ،  
 حسام بخاری ، حواہ امام - ، ۳۰ ، ۴۷۲-۴۷۳ ،  
 حسام حاندار - ، ۲۸۹ ، ۳۹۷ ،  
 حسام الدین النعوش السلاخی ، رکنہ النعوش کون حر  
 حسام الدین ترمش ، ار امرای عراق - ، ۲۸۴ ،  
 حسام الدین درماری ، امیر اسپہسالار - ، ۲۶۴ ،  
 حسبان ، شاعر - ، ۶۲ ،

- حس، امام - ، ۱۱ ،  
 حسن تقی زادہ، سید - ، ۲۰۱ ح،  
 حسن خاندان - ، ۲۴۲ ، ۲۵۴ ، ۲۶۲ ،  
 حسن بن ریاد الفقیہ - ، ۴۱۷ ،  
 الحسن بن الصباح - ، ۱۴۱ ح ، ۱۵۵-۱۵۶ ،  
 الحسن بن علی بن اسحاق ، رکّہ نظام الملک ،  
 حسن غروی ، سید اشرف ، شاعر - ، ۲۰ ح ، ۴۹ ح ، ۵۷ ، ۱۸۷ ،  
 ۱۹۳ ، ۲۴۵ ، ۲۵۱ ، ۲۷۵ ، ۴۱۴ ،  
 ابو الحسن الکرجی الفقیہ - ، ۴۱۷ ، ۴۸۷ ،  
 الحسن بن محمد الدہستانی ، رکّہ نظام الملک ،  
 حسین ، امام - ، ۱۱ ، ۴۵۴ ،  
 حسین الخاحب - ، ۱۶۸ ،  
 الحسین بن الحسین ، ملک غور معروف بھاسوز - ، ۱۷۶ ،  
 حسین علی میکائیل ، خواجہ ، ۹۴ ح ، ۹۵ ح ، ۹۸ ح ،  
 حصین بن الحجاج المرّی ، شاعر - ، ۲۷۹ ح ،  
 حماد الکوفی الفقیہ - ، ۱۵ ،  
 ابو حنیفہ کوفی ، امام اعظم - ، ۸ ح ، ۱۲-۱۹ ، ۸۴ ، ۴۱۷-۴۱۹ ،  
 ۴۲۱ ، ۴۷۵ ،  
 حیدر ، رکّہ علی بن ابی طالب

- حانوں کرمانی ، زوجہ سلطان محمد بن محمود - ، ۲۷۰ ، ۲۸۶ ،  
 حاصک بنک ارسلان بن بلکری الامیر الخاحب - ، ۲۲۵ ، ۲۲۴ ، ۲۴۴ ،  
 ۲۴۷ ، ۲۴۱-۲۴۴ ، ۲۴۹ ، ۲۵۴ ، ۲۵۹-۲۶۲ ، ۲۸۴ ،  
 حافانی ، شاعر - ، ۶ ح ، ۴۲ ح ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ،  
 حان حانان [گور حان] حطانی - ، ۱۷۴ ،

- حمديان - ، ۴۲۱ ، ۴۸۵ ،  
 خسرو پرويز يسر هرمز - ، ۸۱-۸۴ ، ۴۱۵ ، ۴۵۴ ،  
 خسرو دهلوی ، امير - ، ۴۹۸ ،  
 خطاطان - ، ۱۸ ، ركّ بير نه گور خان ،  
 خطير الملك ابو منصور الميدي [الميدي - ط] ، وزير سلطان محمد - ، ۱۵۲ ،  
 حلبي فسطح ، صحبة آه - ، ۲۷۸ ،  
 حوزارمناه ، ركّ نه علاه الدين تكتس و يوسف ،  
 دادك حسي س التوثاق - ، ۱۲۶ ح ،  
 دارا ، شاه ايران - ، ۴۵۴ ،  
 داود الثاني - ، ۷۰ ، ۴۵۴ ،  
 داود س محمود س محمد ، سلطان - ، ۸۵ ح ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۹ ح ، ۲۴۶ ،  
 ديس [س علي س مرید الاسدي] - ، ۱۰۷ ،  
 ديس ، يسرائي - ، ۲۶۷ ،  
 دولتشاه سرفندي - ، ۱۷۴ ح ،  
 ديسفوريدس ، طبيب يوناني - ، ۴۲۷ ،  
 ديوحس ، ملك الروم - ، ۴۵۴ ، ركّ بير نه اردانوس ،  
 ابودرّ ، صحابي - ، ۴۶۸ ،  
 دو الحجار [لقب اسود العسي] - ، ۴۵ ،  
 زاتد س مسترشد ، حليبه - ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ،  
 زاورتي<sup>(۱)</sup> ، مترجم طبقات ناصري - ، ۸۸ ح ، ۱۷۴ ح ،  
 رسب الدولة ابو منصور الفيراطي ، وزير سلطان محمد و محمود - ،  
 ۱۵۴ ، ۲۰۴

(۱) Raverty, Major H G

- ربیع بن زیاد، فاتح پوٹنگ - ، ۴۵۶ ،  
 رستم، بھلوان ایران - ، ۲۵ ، ۴۰۰ ، ۴۵۴ ، ۴۷۱ ،  
 رستم، خدمتگار حسن حاندار - ، ۲۴۲ ،  
 رستم بن علی الدبلی - ، ۴۵۴ ،  
 رشید حامہ دار، والی اصفہان - ، ۲۴۴ ، ۲۶۲ ، ۲۶۵ ،  
 رشید الدین وطواط - ، ۴۷۸ ،  
 رضا، امام - ، ۹۴ ،  
 رکن الدین، رکن بہ ارسلان بن طغرل و رکیارق بن ملکشاہ و صاعد بن  
 مسعود و طغرل بن ارسلان و طغرلک و طغرل بن محمد بن ملکشاہ،  
 رکن الدین حافظ ہمای - ، ۲۸۴ ، ۲۸۴ ،  
 رکن الدین سلیمانشاہ، شاہ روم - ، ۲۱۷ ح، ۴۰۴ ح، ۴۶۱ ، رکن بیرسہ  
 سلیمانشاہ،  
 رودکی، شاعر - ، ۵۸ ، ۶۲ ،  
 روس [سیف الدین]، ملوک اناک بھلوان - ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۴ ،  
 روس<sup>(۱)</sup>، سر ڈبیس، ناظر مدرسہ شرقیہ در لندن - ، ۵۰۸ ،  
 روس<sup>(۲)</sup>، طبیب - ، ۴۲۶ ،  
 اس الرومی، شاعر - ، ۴۱۵ ،  
 زہام، بسر گودرر - ، ۴۵۴ ،  
 رئیس الرؤساء [ابو القاسم علی بن الحسن بن مسلمة]، وزیر القایم نامر  
 اللہ - ، ۱۰۸ ،  
 ربیعہ خاتون، مادر سلطان رکیارق - ، ۱۴۴ ، ۱۴۲ ،  
 زہر، امام - ، ۱۴ ،  
 زلیخا، مطرب - ، ۳۶۷ ،

(۱) Ross, Sir E Denison

(۲) Rufus of Ephesus

ریگولہ، برادر امراسیاب - ، ۴۵۴،

زنگہ ساوران - ، ۴۵۴،

ریگی یارس - ، ۲۹۰،

زنگی حانمار - ، ۲۶۰، ۲۶۱،

ربن الدین، رک بہ محمود بن محمد بن علی الزاویندی،

ربن الدین علی کوچک، والی موصل - ، ۲۶۷-۲۶۹،

سالار بوزکان، رک بہ ابو القاسم الکوئی،

سام، ملک غور - ، ۱۷۵،

سانئ، صاحب بررگ - ، ۹۶، ۹۷، ح،

سئی فاطمہ، خواہر علاء الدولۃ ہمدانی، روحۃ سلطان ارسلان - ، ۴۰۱،

سدید الملک ابو المعالی - ، ۱۴۶،

سراج الدین فتحانہ شری<sup>(۱)</sup> - ، ۴۴۷، ۴۴۹،

سراج الدین قیاب، ار امرای سلطان طغرل - ، ۴۴۴، ۴۷۰، ۴۷۸، ۴۸۰،

سعد الدولۃ، رک بہ گھر آیین،

سعد الدولۃ [یرفیس الزکوی]، والی اصعبان - ، ۲۲۹، ۲۶۸،

سعد الملک الآی، وزیر سلطان محمد - ، ۱۵۲، ۱۵۸-۱۶،

سعد وقاص - ، ۴۵۴،

سعدی شیرازی - ، ۴۷۸،

ابو سعید الزاوی - ، ۸، ح،

سعید بن العاص، فاتح طبرستان - ، ۴۵۶،

سعیان نوری، الفقیہ - ، ۱۴، ۴۱۹،

سلجوق بن لغمان، جد سلجوقیان - ، ۸۷، ۸۸، ۴۷۹،

سلجوقشاہ بن سلطان محمد - ، ۲۴۰، ۲۴۱،

(۱) ای من انواع شرف الدولۃ صاحب اہر

- سلطان اعظم، رکنہ سحر،  
 سلطانشاہ سے فاورد -، ۱۲۷ح،  
 ستم سے زیادہ، فاتح بحارا -، ۴۵۶ح،  
 سلمان پارسی، صحابی -، ۷، ۸،  
 سلیمان یحییٰ -، ۷۰، ۷۹-۸۰، ۸۷،  
 سلیمان سے چغری -، ۴۵۴،  
 سلیمان سے طغرلک -، ۱۱۶،  
 سلیمان سے قتلش -، ۴۵۴،  
 سلیمان خان، حاکم سمرقند -، ۱۳۰،  
 سلیمان دیوان درد -، ۳۹۳،  
 سلیمانشاہ سے قلع ارسلان، رکن الدین، شاہ روم -، ۴۵، ۴۴۷، رکن پیر  
 بہ رکن الدین سلیمانشاہ،  
 سلیمانشاہ (سلیمان) سے محمد سے ملکشاہ، سلطان معر الدین ابو الخثر -،  
 ۴۵، ۸۶، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۶، ۲۶۳-۲۶۶،  
 ۲۷۴-۲۷۹، ۲۸۵، ۴۰۲، ۴۵۵، ۴۷۶،  
 سانی عربی، شاعر -، ۵۸، ۱۲۱ح، ۲۳۳ح، ۳۹۲ح، ۴۷۳، ۴۷۴،  
 سحر سے سلطان سلیمان، ملک -، ۳۳۸ح، ۳۶۳، ۳۶۹ح،  
 سحر سے ملکشاہ، معر الدین ابو الخثر، سلطان اعظم -، ۱۸، ۲۰،  
 ۳۱ح، ۳۸، ۷۵۷ح، ۵۸ح، ۸۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۶۷-۲۰۴،  
 ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۳۲، ۳۳۰ح، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۴، ۳۷۰، ۴۰،  
 ۴۰۳، ۴۷۳، ۴۷۳، ۴۸۳،  
 سحرشاہ سے طغانشاہ سے مؤید ای انہ -، ۳۸۷ح،  
 سفر طویل، شجہ اصہبان -، ۳۸۱،  
 سفر ہندانی، والی ہندان -، ۲۸۵،  
 سوری، سیف الدین، ملک عور -، ۱۷۵،



- سوری من المعترف، عمید بیتانور - ، ۹۴ ،  
 - سہراب ، یسر رستم - ، ۴۵۳ ،  
 ابو سہل حمدونی ، عمید - ، ۹۴ ، ۴۷۹ - ۴۸۰ ،  
 سیامک ، رادر پیران - ، ۴۵۴ ،  
 سیاوش - ، ۴۵۴ ،  
 سیف الدین تکر ، تلام ای امہ - ، ۴۷۹ ،  
 شافعی مطلق ، محمد بن ادريس ، امام معظم - ، ۱۴ ، ۱۴ ، ۱۶ ،  
 ، ۱۸ ، ۱۸ ،  
 شتر ، (امام حسن) - ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۴۶۸ ،  
 شير ، (امام حسين) - ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۴۶۸ ،  
 شرف الاسلام ، ركّ به صدر الدین محمدی ،  
 شرف الدوله امیری ، ار امرای سلطان طغرل - ، ۴۴۴ ، ۴۴۵ ، ۴۴۷ ، ح ،  
 شرف الدین الب ارغون ، ار امرای سلطان طغرل - ، ۴۳۸ ، ۴۶۵ ،  
 شرف الدین شعروہ اصبہانی ، شاعر - ، ۴۵۸ ، ح ،  
 شرف الدین ابو ظاہر ماہیسا القمی ، وزیر سلطان سحر - ، ۱۶۷ ،  
 شرف الدین علی بن رجا ، وزیر سلطان طغرل - ، ۴۰۸ ، ح ،  
 شرف الدین گردنارو ، ركّ به موفق گردنارو ،  
 شرف المعالی بوسرواں بن فلک المعالی مویجر بن شمس المعالی قابوس بن  
 وشمگیر - ، ۹۴ ،  
 شرف الملك ابو سعد مستوفی - ، ۱۶۶ ،  
 شعبي ، الفقيه - ، ۴۱۹ ،  
 شعاد ، رادر رستم - ، ۴۵۴ ،  
 شمس الدین ، ركّ به ایلدکر و احمد بن مویجر شصت کلہ ،  
 شمس الدین لاعری ، شاعر - ، ۴۹۴ ،

- شمس الدین مبارک، حاصگی سلطان طغرل - ، ۳۶۶، ۳۷۵،  
شمس الدین محمد بن محمود کهنه، امیر صاحب کبیر - ، ۳۷۷،  
شمس الدین ابو العجیب الدرگزینی، وزیر سلطان مسعود و ملکشاه - ،  
۲۲۵، ۲۲۹ح، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۵،  
شمس الملک تکین بن طهقاج، حاکم ترکستان - ، ۱۳۰ح  
شمس الملک عثمان بن نظام الملک، وزیر سلطان محمود - ، ۲۴،  
شومله [الترکمانی]، از امرای سلطان محمد بن محمود - ، ۲۶۰، ۲۶۱،  
شهاب حجت بويس - ، ۳۵۰،  
شهاب حواری، صاحب خوارزمشاه - ، ۳۸۵،
- 
- شهاب الدین، رکن به احمد بن ابی منصور بن محمد بن منصور،  
شهاب الدین الاسترآبادی، مشی ملک مارندران - ، ۳۵۶،  
شهاب الدین بن تفة الدین عبد العزیز (شهاب الدین تفة)، وزیر سلطان  
سلیمان و ارسال - ، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۰، ۴۲۱،  
شهاب الدین بن الحدید<sup>(۱)</sup> - ، ۳۴۸،  
شهاب الدین مبارک بن شهاب الدین بن تفة الدین، طبرانی - ،  
۴۲۱-۴۲۲،  
شهاب الدین مثنیٰ برگ - ، ۲۷۰،  
شهاب الدین ابو الحاسم بن اخی نظام الملک، وزیر سلطان سحر - ،  
۱۶۷،  
شیبانی، امام - ، ۱۸۵، ۴۸۴،  
شیبانی<sup>(۲)</sup>، امام - ، ۲۷۰،

---

(۱) کذا فی ن، (۲) ابن سبائی طاهرًا معنی مختلف است از شیبانی اول چه  
کسیکه در سنه ۴۹۴ بدرجه امامت رسید بود (رکن نص ۱۸۵) مستبعد است که تا  
سنه ۵۵۴ (رکن نص ۲۷) یعنی ۶۳ سال دیگر رسیده باشد و آن هم ندی توانائی که  
از همدان تا کرمان سفر کند برای جوانی حلقه نکاح،

- تج حبتا، از اولیای ہمدان، - ، ۹۸ ،  
 شیرگیر، سیاہ سالار - ، ۱۶۳ ،  
 شیرگیر، برادر اتانک ارسلان اہ - ، ۲۴۱ ،  
 شیروی، بسر پرویز - ، ۴۵۳ ،  
 شینقاپ، ار امرای اتانک اونگر - ، ۲۹۱ ،
- صاحب بن عباد، وزیر آل بویہ - ، ۴۸ ، ۱۱۴ ح، ۴۲۵ ح، ۴۸۲ ،  
 صارم محمد بن یونس سلطانی، ار امرای سلطان محمد بن محمود - ، ۲۶۰ ،  
 صاعد بن مسعود، رکن الدین، قاضی اصفہان - ، ۱۸ ، ۴۱ ، ۲۷۴ ح،  
 ۴۶۹ ،
- صالح<sup>(۱)</sup>، بسر - ، ۲۸۴ ،  
 صتار، رکن بن عمر الدین صتار  
 صدر محمدی<sup>(۲)</sup> - ، ۲۸۱ ،  
 صدر وراں - ، ۲۸۶ ، ۲۹۸ ،  
 صدر الدین محمدی، شرف الاسلام، رئیس الشافعیۃ ناصہان - ، ۱۵۸ ،  
 ۱۶۰ ،  
 صدر الدین دوی - ، ۲۹۲ ،  
 صدر الدین کرمانی - ، ۲۸۴ ،  
 صدر الدین المرآعی، وزیر سلطان طغرل - ، ۲۳۱ ،  
 صدقہ، صاحب حلہ - ، ۱۵۴ ، ۱۵۴ ، ۱۵۸ ، ۴۵۵ ،  
 صصہ بن ناهر الہندی، واضع شطرنج - ، ۴۱۴ ،  
 صفی ابو العلاء حسول - ، ۱۰۸ - ۱۰۹ ، ۴۸۰ - ۴۸۲ ،  
 صفی الدین الاصفہانی، استاد مصنف - ، ۵۵ ، ۳۰۰ ،

(۱) معلوم نشد کیست (۲) ہو صدر الدین محمود بن عبد اللطیف بن محمد  
 بن ثابت الہندی رئیس الشافعیۃ ناصہان ،

صلاح مُعَرِّف - ، ۳۸۴ ،

صلاح الدین، سلطان - ، ۳۲۷ ،

الصلتان العدوی، شاعر - ، ۱۵۹ ح ،

صوتاش، ار امرای حوارزم - ، ۳۶۶ ،

صحاك - ، ۴۵۲ ،

ابو ظاہر خانوی، مستوی - ، ۱۳۱ ، ۱۳۶ ،

طرفة بن العبد، شاعر - ، ۳۲ ح ،

طغان برك، صاحب سلطان بركيارق و محمود - ، ۱۳۹ ، ۲۰۲ ،

طغرل بن أربك - ، ۳۹۳ ،

طغرل بن ارسلان، سلطان ركن الدين ابو طالب - ، ۴۱-۴۲ ، ۴۴ ،

۵۱ ، ۵۷ ، ۶۴ ، ۶۶ ، ۸۶ ، ۱۰۰ ح ، ۲۲۶ ح ، ۳۲۷ ، ۳۳۱-۳۳۴ ،

۳۹۹ ح ، ۴۰۰ ، ۴۵۸ ح ، ۴۵۹ ، ۴۸۴ ،

طغرليك، سلطان ركن الدين ابو طالب محمد بن ميكائيل بن سلجوق - ،

۶۵ ، ۸۵ ، ۹۴ ، ۹۷-۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۳۴۹ ح ، ۴۵۴ ،

طغرل بن محمد بن ملكشاه، سلطان ركن الدين ابو طالب - ، ۵۷ ح ،

۶۷ ، ۸۵ ، ۱۱۴ : ۲۰۸-۲۱۴ ، ۲۲۶ ، ۲۸۳ ، ۴۰۲ ، ۴۵۵ ،

طغياح خان، ملك ماوراء النهر - ، ۱۳۳ ،

طغياح حوارري، كوتوال قلعة طبرك - ، ۳۶۶ ،

طوسي بودر - ، ۴۵۲ ،

طوطي بك، ار امرای عَزَّ - ، ۱۸۳ ،

طهير فارياني، شاعر - ، ۳۶ ح ،

طهير مشي - ، ۳۴۱ ، ۳۵۰ ،

- ظہیر الدین الاسترآبادی، امام - ، ۱۷ ،  
 ظہیر الدین البلخی، حواحد امام - ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ ،  
 ظہیر الدین گرخی - ، ۵۴ ، ۴۷۷ ،  
 ظہیر الدین محمد بن علی السمرقندی - ، ۴۸۴ ،  
 ظہیر الدین بيشاوری، صاحب سلجوقنامہ، - ، ۶۴ ،  
 عایشہ صدیقہ - ، ۲۹۴ ،  
 عبادی ابو منصور المطہر بن ای الحسن بن اردتیرا - ، ۴۰ ، ۲۰۹ ،  
 ، ۴۷۶ ،  
 عباس، والی رَی - ، ۲۲۲-۲۲۵ ، ۲۲۷-۲۲۹ ،  
 بلعباس - ، ۲۵ ،  
 عبد اللہ بن حارم، فاتح باورد - ، ۴۵۶ ،  
 عبد اللہ بن الزبیر - ، ۸ ،  
 عبد اللہ السفاح - ، ۴۵۴ ،  
 عبد اللہ بن عامر - ، ۴۵۶ ،  
 عبد اللہ بن عباس (ابن عباس) - ، ۸ ، ۲۵ ، ۸۱ ، ۴۱۷-۴۲۰ ،  
 عبد اللہ بن عمر - ، ۸ ،  
 عبد اللہ بن عمرو بن العاص - ، ۸ ،  
 عبد اللہ بن مسعود - ، ۸ ، ۱۵ ، ۴۱۷ ، ۴۲۰ ،  
 عبد اللہ بن معاویہ بن جعفر - ، ۶۴ ،  
 عبد الرحمن بن الاعاجی، صاحب طغرلک - ، ۹۸ ، ۱۱۷ ،  
 عبد الرحمن [بن طغایرک] الامیر الحاجب - ، ۲۲۵ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ،  
 ، ۲۳۵-۲۳۹ ،  
 عبد الرحمن ملحم، قاتل امام علی - ، ۴۴۸ ، ۴۵۴ ،  
 عبد العزیز - ، ۲۹۸ ،

- عبد العزیز بن عمر بن عبد العزیز بن مارہ، صدرحہان - ، ۸۱ ح،  
 عبد الملک، صاحب سلطان بربکاریق - ، ۱۲۹، ۱۵۳،  
 عبد الملک بن عبد الحمید، شاعر - ، ۴۵ ح،  
 عبد الملک عطاش - ، ۱۵۵-۱۵۶،  
 عبد اللہ خطیبی، قاصی ہمدان - ، ۱۵۸،  
 عثمان بن عثمان، امیر المؤمنین - ، ۸، ۱۱، ۴۵۴،  
 عدی بن زید، شاعر - ، ۴۲ ح،  
 عرب خاتون، روحہ سلطان مسعود - ، ۲۳۵،  
 عرشاہ، فخر الدین علاء الدولہ، رئیس ہمدان - ، ۴۵، ۱۶۲، ۲۰۱،  
 ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲-۳۵۵، ۳۹۷، ۴۷۶،  
 عز الدین صفار، ار امرای سلطان سلیمان و ارسلان - ، ۲۷۵، ۲۷۷،  
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱،  
 عز الدین صفار، امیر اسپہلار - ، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹،  
 عز الدین مرج [مرج؟]، ار حدام سلطان طغرل - ، ۳۶۶، ۳۶۷ ح،  
 عز الدین نقیب، سالار رافصیان - ، ۳۷۸،  
 عز الملک البروجردی، وزیر سلطان مسعود - ، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۴۲،  
 عز الملک الحسین بن نظام الملک، وزیر بربکاریق - ، ۱۳۹،  
 عرب، حواجہ - ، ۵۴، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۵۰، ۴۲۱، رکّ برب  
عرب الدین مستوی،  
 عرب الدین مستوی، وزیر سلطان طغرل - ، ۵۲، ۳۹۵، ۳۴۱، رکّ  
 برب عرب، حواجہ،  
 عطا [بن ابی رباح]، الفیہ - ، ۴۱۷، ۴۲۰،  
 علاء حواری - ، ۴۰، ۴۷۶،  
 علاء الدولہ، رکّ برب عرشاہ،  
 علاء الدین، ار دوستان مصنف - ، ۲۰۹،

- [علاء الدین نکستی] حواررمتناه - ، ۳۶۶ ح ، ۲۷۵-۲ - ۴ ،  
 علاء الدین خداوند مراغه ، انابک - ، ۴۴ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ،  
 علاء الدین ملک المشرق ، یسر قاج - ، ۱۷۸ ،  
 علاء الدین الحسین بن رستم بن علی بن شهریار ، شاه مارندران - ،  
 ۳۶۲ ح ،  
 ابو العلاء مفضل ، ارانغ سعد الملك - ، ۱۶۰ ،  
 علقمه [بن قیس] التامی - ، ۱۵ ، ۴۱۷ ، ۴۲۰ ،  
 علم الدین حطیب همدان ، یسر - ، ۳۸۴ ،  
 علویان همدان - ، ۴۵ ،  
 علوی مدنی ، باطنی - ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ،  
 علی بار ، صاحب سلطان محمد و محمود - ، ۱۵۲ ، ۱۷۰ ،  
 علی چتری ، رکبه ملک الدین علی الختری ،  
 علی بن ابی طالب ، حیدر ، امیر المؤمنین - ، ۸ ، ۱۱-۱۲ ، ۲۵ ، ۳۰ ح ،  
 ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۴۸ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۶۹ ، ۴۷۱ ،  
 علی بن عبد الله الحویسی ، ابو القاسم ، وزیر طغرلک - ، ۹۸ ح ،  
 علی عالم حوتیه بای - ، ۲۷-۲۸ ،  
 علی بن عیسی ، وزیر المنتدر بالله - ، ۷۳ ،  
 عماد الدولة فرامر ، شاه مارندران - ، ۵۷ ح ، ۲۱ ،  
 عماد الدین ابو البرکات التبرکیزی ، وزیر سلطان مسعود - ، ۲۲۴ ،  
 عماد الدین طعلوی ، والی همدان - ، ۳۸۱ ،  
 عماد الدین عکرمه ، کدخدای حسام الدین ترمس - ، ۳۸۴ ،  
 عماد الدین الکاتب الاصبهانی - ، ۲۶۹ ح ،  
 عماد الدین مردانشاه بن عربشاه - ، ۲۶ ، ۳۵۵ ح ،  
 عمادی ، شاعر - ، ۵۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱ ، ۲۷۱ ح ،  
 عمر بن الخطاب ، امیر المؤمنین - ، ۸ ، ۹ ، ۱۰-۱۱ ، ۱۴ ، ۷۱ ،

۷۲ - ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۸ ، ۷۸ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۴۸ ، ۴۵۴ ، ۴۶۹ ،  
 عمر حیان - ، ۱۶۷ ح ، ۴۲۵ ح ،  
 عمر بن عبد العریر ، حلیفۃ اموی - ، ۷۸ ، ۸۰ ،  
 عمر عجمی ، ار امرای سحر - ، ۱۷۹ ،  
 عمر علی ناز ، والی رے - ، ۲۹۴ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ،  
 عمر فراتنگین ، صاحب سلطان محمد - ، ۱۵۴ ،  
 عمرو بن العاص ، فاتح مصر - ، ۴۵۵ ،  
 عمرو بن عبد ود - ، ۴۶۹ ،  
 عمیق بخاری ، شاعر - ، ۳۰ ح ،  
 عمید الملک ، رکّہ ابو نصر الکندری ،  
 عنصری ، شاعر - ، ۵۸ ،  
 عوج ، حریف موسیٰ یعیبر - ، ۴۵۴ ،

عزیز الدین یسر توملہ - ، ۴۲۷ ،  
 عزائی ، امام ، - ، ۴۷ ، ۴۸۳ ،  
 عزعلی ، صاحب سلطان سحر - ، ۱۶۸ ،  
 عزیمت نہائی - ، ۴۴۵ ،  
 عذک ، شہدہ اصحاب - ، ۳۴۱ ،  
 ابو العالیہ یاری ، تاج الملک ، وزیر سلطان ملکشاہ و برکیارق - ، ۱۴۳ ،  
 ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۱ ،

عیات الدین ، رکّہ کچسروس فاتح ارسلان و محمد بن محمود بن محمد  
 و محمد بن ملکشاہ و مسعود بن محمد بن ملکشاہ :

فاطمہ رھرا ، دختر یعیبر - ، ۱۱۱ ،  
 ابو الفتح نسفی ، شاعر - ، ۶۴ ح ، ۲۹۸ ح ،



- فخر الدین، رکن عرشاہ،  
 فخر الدین ابراہیم ملک الایوب - ، ۴۹۲،  
 فخر الدین الملکی، استاد مصنف - ، ۵۵،  
 فخر الدین بہرامشاہ، ملک ارزنجان - ، ۲۱۷،  
 فخر الدین خالد ہروی - ، ۱۷۵ح،  
 فخر الدین خسروشاہ بن عرشاہ - ، ۴۵، ۴۵۵ح، ۴۸۱،  
 فخر الدین رنگی، ار امرای سلطان محمد بن محمود - ، ۲۶۲،  
 فخر الدین بن صفی الدین الوریانی، وزیر سلطان طغرل - ، ۴۳۱، ۴۷۰،  
 فخر الدین بن عبد الرحمن الحاحب، - ، ۲۲۷،  
 فخر الدین قتلغ قراقری، - ، ۴۶۲، ۴۶۵،  
 فخر الدین کوفی، حواہ امام - ، ۴۰، ۴۷۱-۴۷۲،  
 فخر الدین بن معین الدین الکاشی (فخر الدین کاشی)، وزیر سلطان سلیمان  
 و ارسال - ، ۲۶۴، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۴۸۵،  
 فخر الملک بن نظام الملک، وزیر مکیارقی - ، ۱۴۶، ۱۴۳،  
 فرامرز، سر رستم - ، ۴۵۴،  
 فرامرر، شاہ مارندران - ، ۴۷۱ح،  
 فرامرج رومی، شاعر - ، ۵۷،  
 فریحی، شاعر - ، ۴۷۹، ۴۸،  
 الفرردق، شاعر - ، ۶۲،  
 فرود، سر سیاوش - ، ۴۵۴،  
 فروہل - ، ۴۵۴،  
 فریئر، سر کیکاوس - ، ۴۵۴،  
 فرید دبیر (فرید کاتب)، شاعر - ، ۱۷۳، ۱۷۵،  
 فریدون (افریدون) - ، ۶۹، ۴۵۲،  
 ابو النصل السکری المروری، شاعر - ، ۴ح،

- ابو الفصیل کرمائی، النقیہ - ، ۴۰، ۴۷۳، ۴۸۷،  
 فلك الدین علی البختری، صاحب سلطان سحر - ، ۱۶۸، ۱۷۶،  
 فلوگل<sup>(۱)</sup>، مستشرق آلمانی - ، ۴۷۳، ۴۸۷،  
 قابیل بن آدم - ، ۷۶، ۴۵۲،  
 ابو القاسم آسانادی، کدخدای علی ناز - ، ۱۷۰،  
 ابو القاسم الکوئی، سالار نوزکان، وزیر طغرلک - ، ۹۸، ۱۰۴،  
 قاصی ریحانی - ، ۴۹۲، ۴۹۵،  
 قاصی رین، یسر، ابیب وزیر ملک اربک - ، ۴۹۱،  
 قاصی وحیہ، یسر - ، ۴۸۴،  
 قاورد بن یجعی بک - ، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۴۵۴،  
 القاسم نامر اللہ، امیر المؤمنین - ، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷-۱۰۸،  
 ۱۱۰، ۱۱۱،  
 قانبار، یسران - ، ۲۶۴، ۲۶۷،  
 قانع ایباج، یسر انانک پہلوان - ، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۱،  
 ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۵،  
 قانع نشت دار - ، ۴۵۰، ۴۵۱،  
 قناتس بن اسرائیل - ، ۹۲، ۱۰۴، ۴۵۴،  
 قنصہ بن مسلم، فاتح سمرقند - ، ۴۵۶،  
 قدرحان، ملک ماوراء النہر - ، ۸۷ح، ۸۸ح، ۴۵۴، ۵۱۲،  
 قرا، نور الدین، ار امرای سلطان طغرل - ، ۴۴۸، ۴۷۸، یسر - ، ۴۸۶،  
 قرآن حوان، نور الدین، ار امرای سلطان طغرل، ۴۴۸، ۴۴۴، یسر - ،  
 ۴۸۹،  
 قراستقر، انانک سلطان داود و وائی آدریجان - ، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱،

(۱) Gustav Fluegel